

بررسی انتساب کتاب *حديقة الشیعة* به مقدس اردبیلی

محمد عیسی جعفری*

چکیده

کتاب *حديقة الشیعة* از زمان نگارش تا کنون به سبب بخش خاصی از آن که به صوفیه مربوط است، همواره مورد مناقشه بوده است. در این مناقشه‌ها، بدون توجه به مطالب اصلی کتاب و تنها به سبب بخش یاد شده، مخالفان و موافقان صوفیه بر سر انتساب کتاب به مقدس اردبیلی به نزاع پرداخته‌اند. مخالفان صوفیه همواره بر انتساب کتاب به مقدس اردبیلی پای فشرده‌اند و موافقان صوفیه به انکار این انتساب پرداخته‌اند. از آنجا که هم مخالفان و هم موافقان تصوف اهمیت زیادی برای مقدس اردبیلی قائل بوده‌اند و به اعتبار و جاهت علمی و عملی ایشان، مطالب مربوط به صوفیه و نیز روایات وارد در این کتاب را (بیشتر، مخالفان صوفیه) تلقی به قبول کرده‌اند، از همین رو، نوشتار حاضر تلاش دارد میزان درستی این انتساب را بررسی کند.

کلیدواژه‌ها

حديقة الشیعة، مقدس اردبیلی، تصوف، مخالفان تصوف، موافقان تصوف.

*پژوهشگر مرکز پژوهشی دائرةالمعارف علوم عقلی اسلامی، تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۲/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۳/۲۴.

دیدگاه‌ها درباره نویسنده حدیقه‌الشیعة

درباره نویسنده حدیقه‌الشیعة تا کنون دیدگاه‌های زیر مطرح شده است:

الف) دیدگاه کسانی که معتقدند، نویسنده حدیقه‌الشیعة مقدس اردبیلی است. دیدگاه یادشده، نخستین بار (براساس آثار مکتوب) در کتاب اثنی‌عشریة نگاشته به سال ۱۰۷۶ق،^۱ مطرح شده است.

ب) دیدگاه بعدی از آن کسانی است که نویسنده کتاب را معزالدین اردستانی می‌دانند. مستمسک و مستند این نظر افزون بر گفته افراد نزدیک به زمان نگارش کتاب، نسخه‌های متعدد خطی^۲ از این کتاب است که با نام‌هایی همچون کاشف الحق، هداية العالمین، کاشف الاسرار، فوز النجاح، مناقب قطب شاهی و روضة الاخيار موجود است، اما افرادی نیز بخش‌هایی علیه صوفیه بدان افزوده‌اند.

ج) براساس دیدگاه دیگری، نویسنده حدیقه‌الشیعة مقدس اردبیلی است، اما بخش صوفیه آن را دیگران به کتاب افزوده‌اند. این نظر از میرزای قمی نقل شده است.^۳

د) برخی نیز گفته‌اند نویسنده این کتاب، فردی از شاگردان علامه مجلسی است.^۴

ه) برخی دیگر نیز نویسنده کتاب را از شاگردان خود مقدس اردبیلی دانسته‌اند.^۵

این دیدگاه‌ها با یک نگاه کلی، در دو گروه قابل دسته‌بندی است. گروهی که کتاب را به محقق اردبیلی نسبت می‌دهند و گروهی که این نسبت را در کل کتاب و یا دست‌کم در بخش‌های از آن رد می‌کنند. گروه اول، نوعاً کسانی هستند که به صوفیه نظر مثبتی ندارند و در مقابل، گروه دوم را کسانی تشکیل می‌دهند که دیدگاه مثبت یا بی‌طرفانه‌ای به آنها دارند. بر همین اساس، موافقان انتساب کتاب به محقق اردبیلی معتقدند صوفیه این کتاب را تحریف کرده و بخش‌های مربوط به صوفیه را از آن حذف کرده‌اند. در مقابل، مخالفان انتساب کتاب به مقدس اردبیلی بر این باورند که کتاب در اصل فاقد بخش صوفیه بوده است ولی بعدها دشمنان صوفیه، مطالبی را علیه آنان وارد کتاب کرده‌اند و سپس آن را به شخص صاحب نامی همچون مقدس اردبیلی نسبت داده‌اند تا از این طریق، از وجهه مردمی او علیه صوفیه سود ببرند.^۶

در تأیید دیدگاه اول و دوم، نسخه‌های خطی‌ای از کتاب موجود است که بیانگر اهمیت این دو دیدگاه است؛ دیدگاه سوم نیز به گونه‌ای تفصیل دو دیدگاه قبلی است؛ ولی برای دیدگاه‌های چهارم و پنجم، شواهد کافی وجود ندارد، از این رو ما نیز به آنها نمی‌پردازیم. بنابراین، بحث را بر سه دیدگاه نخست متمرکز می‌کنیم.

بررسی انتساب حدیقه‌الشیخه به مقدس اردبیلی

ادعای تحریف کتاب از سوی موافقان تصوف و ادعای افزوده شدن بخش‌هایی به کتاب از سوی مخالفان آن، به لحاظ اعتبار در یک سطح‌اند و بدون ارائه شواهد و ادله به یک میزان مردودند. هر چند تا کنون هر دو گروه شواهدی برای اثبات ادعاهایشان ارائه کرده‌اند، اما چون ارائه این شواهد با نوعی بدبینی نسبت به طرف مقابل و افراط و تفریط همراه است، شواهد مزبور از قابلیت پذیرایی و از صلاحیت بی‌طرفی برخوردار نیست و نمی‌تواند طرف دیگر دعوا یا دست‌کم خوانندگان بی‌طرف را قانع سازد.

به هر حال، پرسش این است که فارغ از هر پیشینه جنجالی در زمینه این کتاب، آیا نقطه پایانی برای این دعوا متصور است؟ آیا می‌شود غیر از آنچه تا کنون دو طرف دعوا گفته‌اند شواهدی را یافت که به حل قضیه کمک کند؟ آیا اساساً شواهدی را می‌توان یافت که انتساب کتاب به مقدس اردبیلی را نفی یا اثبات کند؟

به نظر می‌رسد کار به این آسانی‌ها نباشد؛ زیرا دو طرف دعوا به شدت از فضای غبارآلود کشمکش‌های سهمگین تاریخی‌ای تأثیر پذیرفته‌اند که میان طرفداران و مخالفان صوفیه در گذشته و به ویژه در دوره صفویه و قاجاریه حاکم بوده است و همین ذهنیت تاریخی تا حد زیادی مانع از حل این اختلاف شده است. افزون بر اینکه این ذهنیت بعدها و تا دوره حاضر به نحوی با نمودهای عینی همراه شده و هر از گاهی به نحو هر چند خفیف‌تری، این تضادها به سطح عامه مردم کشیده شده است. با همه اینها، می‌توان تا حدی خوش‌بین بود که با ارائه شواهدی چند از درون و بیرون کتاب حاضر، حل دعوا را ممکن ساخت و در پاسخ به پرسش پیش‌گفته، این فرضیه را مطرح کرد

که «شواهدی کافی در درون و بیرون کتاب وجود دارد که براساس آن می توان گفت انتساب کتاب حدیقه الشیعه به مقدس اردبیلی نفی می شود».

برای اثبات فرضیه پیش گفته، بررسی این شواهد را در دو سطح درونی و بیرونی پی می گیریم:

الف) شواهد درونی

شواهد درونی در دو بخش ارائه می شود: در بخش اول، به بررسی ساختار کتاب و در بخش دوم به بررسی محتوای آن پرداخته می شود.

۱. ساختار کتاب

با نگاهی نقادانه و مقایسه دو نسخه موجود، یعنی حدیقه الشیعه منسوب به مقدس اردبیلی^۷ و کاشف الحق منسوب به معزالدین اردستانی درمی یابیم که یکی از این دو، ساختار هماهنگ تری نسبت به دیگری دارد. این انسجام کمک می کند که ما به نسخه اصلی نزدیک شویم و آن را از نسخه تحریف شده که همان نسخه غیر منسجم باشد، باز شناسیم. این تفاوت ساختاری در سه بخش (آغازین، میانی، پایانی) کتاب یاد شده بررسی می شود:

یک - بخش آغازین

در آغاز نسخه کاشف الحق، به ساختار کتاب که شامل مقدمه، یک باب و خاتمه می باشد، اشاره شده است. مقدمه دو اصل و باب نیز دوازده فصل دارد. در این نسخه، عنوان "باب" بدون پسوند "اول" آمده است.^۸ خاتمه نیز به پرداختن نکاتی چند اختصاص می یابد. اما در نسخه حدیقه الشیعه ساختار کتاب بیان نشده است^۹ و در این نسخه پس از مقدمه، عنوان "باب" با قید "اول" آمده است.^{۱۰} این بدان معناست که دست کم باب دوم در کار باشد و حال آنکه باب دوم در کتاب وجود ندارد؛ هر چند خطای ناسخ را در افزودن قید "اول" پس از عنوان "باب" نمی توان نادیده گرفت؛ همان گونه که در برخی نسخه های حدیقه الشیعه این قید حذف^{۱۱} و در برخی نسخه های کاشف الحق این قید افزوده شده است.^{۱۲} اما از آنجا که قریب به اتفاق همه نسخه های حدیقه الشیعه، قید "اول" را به "باب" افزوده اند و نیز بیشتر نسخه های کاشف الحق این قید را ندارند^{۱۳} و در فهرست آغازین آن تنها از یک باب نام برده شده است،^{۱۴} می توان مطمئن شد که موارد اندکی که این قید در حدیقه الشیعه حذف و در کاشف الحق افزوده شده است، می تواند ناشی

از اشتباه ناسخ باشد،^{۱۵} اما موارد غالب یعنی افزوده شدن قید در بیشتر نسخه‌های *حدیقة الشیعة* و نبودن آن در اکثر نسخه‌های *کاشف‌الحق*، فراتر از اشتباه ناسخان است و نمی‌توان چنین پدیده‌ای را تنها به خطای آنها نسبت داد. از طرفی در فهرست *کاشف‌الحق* تنها از یک باب نام برده شده است و باب را با یای وحدت آورده است؛ حال اگر در عنوان "باب" قید "اول" افزوده شده است، با توجه به فهرست کتاب در می‌یابیم این اشتباه به یقین از ناسخ بوده است، اما در نسخه *حدیقة الشیعة* که چنین فهرستی وجود ندارد و قید "اول" در بیشتر نسخه‌های آن تکرار شده است، نمی‌توان افزایش این قید را ناشی از اشتباه ناسخان دانست. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که *کاشف‌الحق* نسبت به *حدیقة الشیعة*، ساختار هماهنگ‌تری دارد و به هم ریختگی *حدیقة الشیعة* را ندارد. البته به فرض، اگر قید مزبور نیز افزوده نشده بود، باز هم ساختار کتاب با افزایش یک باب ناهماهنگ دیگر، دچار مشکل بود. تفصیل این مورد، در ادامه می‌آید.

دو - بخش میانی (بخش مربوط به صوفیه)

در نسخه *حدیقة الشیعة*، پس از جمله «و در حج آخرین در جحفه، به رحمت خدا رفت»^{۱۶} مقدمه‌ای در چگونگی انتقال حکومت از بنی امیه به بنی عباس فراهم می‌آید و از آنجا بحثی درباره ابو مسلم خراسانی پیش کشیده می‌شود که در آن به اهل سنت و صوفیه حمله می‌شود و نویسنده آنها را طرفدار ابو مسلم خطاب می‌کند. سپس به همین بهانه، بحث صوفیه مطرح می‌شود و گویا ضرورت آن هم به سبب طرفداری صوفیه از ابو مسلم باشد. اما در اینجا، نویسنده *حدیقة الشیعة* چون این مقدار تمهید را برای بحث صوفیه کافی نمی‌داند، در بخش‌های دیگر کتاب نیز به طور گذرا در حد یک یا چند سطر کوتاه از صوفیه سخن می‌گوید تا ورود به این بحث در اینجا زیاد با تکلف همراه نباشد^{۱۷} ولی گویا هیچ کدام از این تمهیدات نتوانسته است توجیه‌کننده خوبی برای خروج از ساختار کتاب باشد؛ زیرا کتاب با موضوع امامت سامان یافته است و تغییر جهت آن به سمت صوفیه، تناسب چندانی با موضوع آن ندارد. به لحاظ ساختاری نویسنده در فصل دوازدهم کتاب^{۱۸} به صورت غیرمتداول از موضوع بحث (امامت) خارج شده و بحثی استطرادی را پیش کشیده است. از طرفی، همین بحث استطرادی که زیر مجموعه یکی از فروع این فصل (فرع

ششم) است، به صورت یک باب مطرح شده است که این خود به گونه‌ای دیگر خروج از ساختار کتاب می‌باشد. این کتاب در دوازدهم فصل با حفظ تناسب فصل‌ها با موضوعات آنها که همگی تحت بحث امامت به هم پیوند می‌خورند، تنظیم یافته است و به هم‌ریختگی فصل‌ها با افزایش فصل‌های دیگری در درون یکی از این فصل‌ها و خروج از ساختار ترتیبی کتاب^{۱۹} هرگز توجه نمی‌نماید. از سوی دیگر، برابر ساختار نسخه کاشف، کتاب یک باب بیشتر ندارد که خود دوازده فصل را دربر می‌گیرد. بر اساس نسخه حدیقه‌الشیعة نیز با آنکه از بیان ساختار در ابتدای آن خودداری می‌شود، اما اصل ساختار که باب را بر دوازده فصل مرتب ساخته، همچنان در این نسخه لحاظ شده است. این ساختار^{۲۰} در دو مورد بدون توجیه معقولی، در نسخه حدیقه‌الشیعة به هم می‌ریزد: یکی در آغاز فصل‌ها که با ذکر عنوان "باب اول" شروع می‌شود و دیگری در همین بخش استطرادی که همچنان عنوان "باب" برای آن ذکر می‌شود. در نسخه کاشف/الحق کتاب یک باب بیشتر ندارد و بر این اساس توجه می‌نماید که عنوان "باب" از ذکر پسوند "اول" عاری باشد. اما در نسخه حدیقه‌الشیعة پسوند "اول" به "باب" افزوده شده است و انتظار هست که این "اول"، "دومی" نیز داشته باشد، اما این انتظار هیچ‌گاه برآورده نمی‌شود؛ زیرا کتاب چنین بابی ندارد؛ مگر آنکه همین مباحث مربوط به بحث صوفیه را باب دوم کتاب تلقی کنیم که این نیز ناممکنی است؛ زیرا اولاً در خود کتاب (حدیقه‌الشیعة) چنین نیست و عنوان "باب دوم" به آن داده نشده است، بلکه عنوان "باب در ذکر مذاهب صوفیه" برای این بخش انتخاب شده است؛ ثانیاً بر اساس روند ساختاری، تا باب اول به پایان نرسیده است، باب دوم آغاز نمی‌شود و بحث مربوط به صوفیه نیز به صورت استطرادی و در یکی از فصل‌های دوازده گانه "باب اول" مطرح شده است. از این رو، به لحاظ ساختار کتاب و نیز موضوع بحث^{۲۱} روانیست که این باب^{۲۲} به عنوان باب دوم در نظر گرفته شود. همچنین باید گفت در هیچ جای دیگری از این کتاب بحثی که عنوان باب داشته باشد نیامده است تا ادعا شود که این روند، رویه معمول کتاب بوده است. از این رو، به جرئت می‌توان ادعا کرد که این بخش از کتاب، نه تنها به لحاظ ساختاری با بخش‌های دیگر کتاب هماهنگ نیست، بلکه ساختار اصلی کتاب را نیز دچار مشکل کرده است. جالب اینکه در ذیل این باب، دو فصل می‌آید و

این نوع نوشتار، این فرضیه را تقویت می‌کند که این بخش خود رساله‌ای جداگانه بوده است که ناشیانه بر ساختار کتاب افزوده شده است؛ زیرا همان‌گونه که می‌دانیم آوردن فصل‌هایی در درون یک فصل، و نیز گنجاندن بابی در درون بابی دیگر، کار حتی یک نویسنده تازه‌کار نمی‌تواند باشد؛ چه رسد به نویسنده‌ی توانا و پرکاری همچون محقق اردبیلی که کتاب‌های^{۲۳} بسیاری را پیش از *حدیقه‌الشیعه* به نگارش درآورده است.^{۲۴}

نسخه خطی بخش صوفیه:

شاهد این مدعا که بخش صوفیه خود رساله مستقلی بوده است، وجود نسخه‌ای خطی از این بخش به صورت مستقل از دیگر بخش‌ها در کتابخانه آیت‌الله گلپایگانی در شهر قم به شماره ۲۹/۴۳ است. این نسخه با آنچه در کتاب *حدیقه‌الشیعه* آمده است، در برخی موارد تفاوت‌هایی دارد. بجز تغییرات جزئی که می‌شود از آن چشم پوشید و آن را به اشتباه ناسخان حواله داد، تفاوت آن با بخش صوفیه کتاب *حدیقه‌الشیعه*، در قسمت پایانی قابل تأمل است. در نسخه *حدیقه‌الشیعه* بخش مربوط به صوفیه پس از عبارت «... و در بعضی روایات است که علامت و نشان آن کس، آن است که اکتفا کند^{۲۵} به نام گذاشتن بر خود و قائل نشود به چیزی از عقیده‌های باطل صوفیه»^{۲۶} با این جملات توصیه‌گونه پایان می‌یابد:

پس شیعه باید که از جمیع این طوایف بیزار باشد و به سخنان زرقانه و سالوسی‌های ایشان فریب نخورد تا در ورطه ضلالت و گمراهی نیفتد و اگرچه مقالات و عقاید زشت و افعال ناشایست صوفیه بی‌شمار است و اخبار و احادیث در مذمت ایشان بسیار است، لیکن چون این مختصر را بیش از این گنجایش نبود، به همین چند کلمه اقتصار نمود.^{۲۷}

اما در نسخه خطی یاد شده، عبارت این‌گونه پایان نمی‌یابد، بلکه به گونه‌ای دیگر ادامه می‌یابد و این ادامه نشان دهنده مستقل بودن رساله پیش‌گفته است. در این رساله، تا عبارت «و قایل نشود به چیزی از عقیده‌های باطل صوفیه» با نسخه *حدیقه‌الشیعه* یکی است، اما پس از این عبارت، نسخه مزبور این‌گونه ادامه می‌یابد:

طرفه این است که از حضرت امام رضا علیه السلام به غیر این، چندین حدیث در طعن صوفیه

منقول است و بعضی گفته‌اند و امروز هم هستند جماعتی که می‌گویند که معروف کرخی دربان آن حضرت بود و صوفی [بود]؛^{۲۸}

و از اینجا به بعد، متأسفانه بقیه نسخه ناقص است. واژه "بود" که بنا به قاعده در صفحه بعد باید بیاید، در ذیل آخرین خط و سمت چپ همین صفحه و به شکل مورب، به نشانه این که رساله ادامه دارد، آمده است.^{۲۹}

هر ناظر منصفی با توجه به متن رساله خطی، قضاوت می‌کند که عبارت *حدیقة الشیعة* از روند خود قطع شده است و از طرفی عبارت رساله از ادامه مطلب حکایت می‌کند. مقایسه این دو متن، این فرضیه را قوت می‌بخشد که بخش مربوط به صوفیه در *حدیقة الشیعة*، از این رساله گرفته شده است و چون نویسنده، ادامه آن را به هر دلیلی به صلاح نمی‌دانسته است، از آوردن ادامه رساله چشم پوشیده است و با چند بیان نصیحت‌گونه، نتیجه مورد نظر خود از این بحث را اعلام کرده است. خود این نصیحت که با زبان بی‌زبانی بیانگر گرایش افرادی از شیعیان به این جریان دارد، نشان می‌دهد که دغدغه اصلی این نویسنده و علت افزودن این بخش، به *حدیقة الشیعة*، نگرانی بیش از حد وی به این گرایش‌ها بوده است. بنابراین، بنا به شواهد موجود، این بخش از کتاب با ادعای خیرخواهی مذهب شیعه و به منظور نهی از گرویدن شیعیان به تصوف، به کتاب *حدیقة الشیعة* یا همان *کاشف‌الحق* افزوده شده است.

نکته دیگر اینکه انحراف موضوع بحث (امامت) به سمت بحثی نامربوط، آن هم با چنان شیوه نامتعارفی، هنگامی توجیه می‌پذیرد که طرح این مسئله فرعی، اگر نگوئیم ضرورت بیشتری از خود فصل گنجانده شده در آن داشته است، اما در حد همین فصل باید اهمیت داشته باشد تا بتواند خود را با این حجم گسترده که بزرگ‌تر از خود بحث است، بر ساختار اصلی بقبولاند؛ حال اگر ادعا شود که چنین ضرورتی بوده است، این پرسش مطرح می‌شود که ضرورت مزبور چه بوده و از کجا و از چه عامل یا عواملی ناشی شده است؟ و به فرض که نویسنده کتاب مقدس اردبیلی باشد، پرسش این گونه مطرح می‌شود که در سطح جامعه دینی آن زمان و برای ایشان در فاصله زمانی ۹۸۹ق تا نگارش کتاب *حدیقة الشیعة*^{۳۰} چه اتفاقی افتاده است که نویسنده بزرگوار از انجام این

روند ناگزیر شده‌اند؛ زیرا تا این سال^{۳۲} هیچ‌گونه موضع‌گیری منفی از سوی وی درباره صوفیه نمی‌بینیم. حتی در آخرین اثرش، از برخی سران صوفیه یعنی *زبدة البیان* نام می‌برد با نوعی احترام همراه است.^{۳۳} برای نمونه، وقتی از آیه «و یتفکرون فی خلق السموات و الارض» (آل عمران: ۱۹۱) درباره عظمت خدا از راه تفکر در آفرینش آسمان‌ها و زمین سخن می‌گوید، از سفیان ثوری شاهد می‌آورد و می‌گوید: «سفیان ثوری در مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزارد. سپس به آسمان نگاه کرد؛ وقتی ستارگان را دید، بیهوش شد و از عظمت این تفکر مدت‌ها خون ادرار می‌کرد».^{۳۴}

جالب اینجاست که با همین سفیان ثوری در *حدیقة الشیعة* دو نوع برخورد شده است. در مواردی که از وی روایت‌هایی در تأیید امامت امیرالمؤمنان علی علیه السلام نقل می‌شود^{۳۵} که در دو مورد^{۳۶} وی را وی روایت‌های شیعه می‌باشد و از امام صادق علیه السلام روایت نقل می‌کند. بدین ترتیب وی در این موارد به گونه‌ای غیرصریح یک راوی مورد وثوق و اعتماد شیعه معرفی می‌شود؛ به گونه‌ای که روایت‌های وی مورد قبول شیعه می‌باشد. اما در بخش صوفیه، از او به بدی و قائل به تشبیه و تجسیم یاد می‌شود. نیز در جای دیگری گفته می‌شود: «سفیان [ثوری] از طریق حق و مذهب شیعه بغایت دور است و از پیران بزرگ صوفیه است».^{۳۷} این از همان مواردی است که در نسخه *کاشف‌الحق* وجود ندارد. بنابراین، این پرسش همچنان بی‌پاسخ می‌ماند که چه عواملی در سال‌های آخر حیات وی^{۳۸} رخ داده که او را به مخالفت با صوفیه کشانده است؟ برای کسانی که از اولین آثار قلمی و گفتاری‌شان، نوعی مخالفت با صوفیه دیده می‌شود، این پرسش مجال طرح ندارد، اما برای مانند مقدس اردبیلی جای این پرسش به جدّ باز است که با آنکه تا آن زمان از حیات علمی‌اش موضع‌گیری منفی علیه صوفیه حتی در حد اشاره از او سراغ نداریم، چگونه به یک بار حملات تندی را آن هم با این شیوه علیه تصوف انجام می‌دهد؛ در حالی که خود به آن گرایش نشان داده است؟^{۳۹} البته پاسخ این پرسش را بجز دیگر شواهد، از همان تهافت‌های پیش‌گفته در خود *حدیقة الشیعة* می‌توان یافت و دریافت که این کتاب از مقدس اردبیلی نیست، بلکه همان *کاشف‌الحق* است که بخش‌هایی علیه صوفیه بدان افزوده شده است، و گرنه نمی‌بایست چنین تناقضاتی در آن می‌یافتیم.

سه - بخش پایانی

در بخش پایانی کتاب در نسخه‌های موجود، عنوان «خاتمه در نکات متفرقه»^{۴۰} و عنوان «در نکته چند متفرقه»^{۴۱} ذکر شده است. در نسخه کاشف‌الحق این نکته‌ها در متن می‌آیند و در آغاز بحث‌ها عنوان می‌شوند که در مجموع، هفت نکته را دربر می‌گیرد، اما در نسخه حدیقه‌الشیعة، این نکته‌ها وجود ندارند و در عوض، در برخی موارد به جای «نکته» از عنوان «ایضاً» استفاده می‌شود^{۴۲} و در برخی موارد نیز از عنوان «فصل» به جای «نکته» استفاده شده است.^{۴۳} بی‌تناسبی واژه «ایضاً» و «فصل» با عنوان «خاتمه در نکته چند متفرقه» برای هر خواننده‌ای بی‌نیاز از توضیح است. تناسب عنوان با همان چیزی^{۴۴} است که در نسخه کاشف‌الحق آمده است. این ناهماهنگی وقتی نمود بیشتری می‌یابد که ما ساختار اصلی کتاب را بکاویم که شامل مقدمه و دوازده فصل و یک خاتمه است و خاتمه کتاب، پایان بخش فصل‌های کتاب است و هر فصلی که در کتاب می‌آید، خارج از فصول دوازده‌گانه در قالب ساختار نمی‌گنجد. به طبع این روند خارج از ساختار معمول کتاب است. اگر نسخه دیگری همانند کاشف‌الحق در دسترس نبود، می‌توانستیم بگوییم نویسنده به نظم کتاب بی‌توجه بوده است. در نتیجه، به هم ریختگی ساختار آن را توجیه پذیر می‌یافتیم، اما وقتی نسخه دیگری با ساختار مناسب‌تر و بدون این به هم ریختگی در دسترس است و از این رو، دیگر توجیه مزبور جایی ندارد. البته اشتباه ناسخان را همانند آنچه پیش‌تر گذشت، می‌توان توجیه کرد؛ بدین معنا که موارد اندک را می‌توان به اشتباه ناسخان استناد داد، اما موارد غالب را نمی‌توان با این استناد توجیه کرد.

۲. تناقض در عبارت‌ها

با بررسی برخی عبارت‌های حدیقه‌الشیعة در می‌یابیم که در این کتاب، تناقض‌هایی هست و این تناقض‌ها، پذیرش حدیقه‌الشیعة را به عنوان اثر قلمی محقق اردبیلی ناممکن می‌سازد. این موارد عبارتند از:

یک - تناقض درباره خاستگاه علم صوفیه

در فصل پنجم حدیقه‌الشیعة که به فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام اختصاص دارد، آمده است:
ابن ابی‌الحدید در اول شرح نهج‌البلاغه می‌گوید که مجملش این است که جمیع علوم

منتهی به آن حضرت می شود [نویسنده پس از آنکه علوم معتزله، اشعریه، امامیه، زیدیه، ابوحنیفه، شافعی، مالک، احمد بن حنبل و علم تفسیر را به امام می رساند؛ در ادامه می گوید] و علم طریقت و حقیقت خود ظاهر است که منبعش آن حضرت است؛ چه شبلی و بایزید بسطامی و جنید و سری سقطی و معروف کرخی همه شاگردان و خادمان ائمه بودند و خرقة صوفیان تا امروز در هر طائفه و صاحب خانقاهی و دیری و مرشدی که بوده به آن حضرت می رسد.^{۴۵}

عبارت های فوق، به صورت خلاصه شده و ترجمه آزاد گزارش شده است.^{۴۶} همچنین نویسنده در نقل ترجمه ای خود، عبارت را بنا به عقیده خود ترجمه کرده است؛ شاگردی و خادمی صوفیان نسبت به ائمه از جمله عقاید نویسنده *حدیقة الشیعة* بوده است که در ترجمه عبارت، بدان افزوده شده است؛ در حالی که در اصل عربی آن نیامده است. عبارت عربی چنین است:

و من العلوم علم الطریقة و الحقیقة و أحوال التصوف - و قد عرفت أن أرباب هذا الفن - فی جمیع بلاد الإسلام إلیه یتتهون - و عنده یقفون و قد صرح بذلك الشبلی و الجنید سری و أبو یزید البسطامی و أبو محفوظ معروف الکرخی و غیرهم یکفیک دلالة علی ذلك الخرقة - التي هی شعارهم إلی الیوم - و کونهم یسندونها یاسناد متصل إلیه؛^{۴۷}

همان گونه که دیده می شود در عبارت های ابن ابی الحدید، سخنی از خادمی و شاگردی صوفیه نسبت به اهل بیت علیهم السلام نیست و این از افزوده های نویسنده *حدیقة الشیعة* بوده است.^{۴۸} هر شخص منصفی در می یابد که این عبارت، با عبارت قبلی تفاوت های بسیاری دارد و نویسنده چه عبارت هایی از خود بر آن افزوده است و آن افزوده ها چه اندازه علاقه یا نفرت او را به تصوف نشان می دهد.

حال به عبارتی که پس از این نقل قول آزاد می آید توجه کنید:

اما باید دانست که بعضی از سنیان بنا بر آنکه خواسته اند که صوفیه را صاحب مرتبه نمایند، ایشان را از روی شاگردش و خدمتکاری به امامان ما منسوب ساخته اند و بعد از این، در محلش بیان خواهد شد که سلسله صوفیه به ابوهاشم کوفی منتهی می شوند و او تابع معاویه و به ظاهر جبری و در باطن مانند معاویه ملحد و دهری بود و جمعی از متأخرین

شیعه گول سنیان را خورده‌اند و صوفیه را از اهل حق پنداشتند و ندانستند که بر فرض که ایشان شاگردان و خادمان ائمه باشند، خوبی ایشان از این بیرون نمی‌آید، که اگر از این خوبی ایشان بیرون آید لازم می‌آید که اصناف معتزله و اشاعره و ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد حنبل و تابعان ایشان همه نیکان و رستگاران باشند؛ زیرا که نسبت شاگردی ایشان به امامان ما علیهم‌السلام ثابت است.^{۴۹}

همان گونه که ملاحظه می‌شود نویسنده در این عبارت می‌کوشد در گام اول شاگردی صوفیان نسبت به امامان شیعه را نفی کند و در گام دوم به تخطئه آنها پردازد؛ در حالی که در عبارت ابن ابی الحدید سخنی از شاگردی و خدمتکاری صوفیان نیامده بود تا به این توضیح یا انکار نیاز بوده باشد، بلکه نویسنده آن را از سوی خود بیان کرده است که این خود افزون بر تأیید نقل ابن ابی الحدید درباره منبع علوم صوفیه، چیزی فراتر از آن را القا می‌کند که شارح نهج البلاغه به آن نپرداخته است و به طبع چیزی را که عبارت منقول (شرح نهج البلاغه) بدان نپرداخته است، رد و انکار هم لازم ندارد. حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر بنا بر تخطئه صوفیه در مسئله شاگردی و خدمتکاری است، پس چرا نویسنده نخست آن را از خود نقل و سپس رد می‌کند؟

پاسخ این پرسش حل بسیاری دیگر از پرسش‌های نگفته را در بردارد. در پاسخ باید گفت عبارت نقد گونه بالا (که تعارضی را با عبارت قبل تر آن موجب شد) همان چیزی است که در نسخه کاشف الحق وجود ندارد. این بدان معناست که این عبارت در اصل از آن نویسنده کتاب نیست و بعدها بدان افزوده شده است. با کنار گذاشتن این عبارت، تعارض بخش قبلی عبارت که نویسنده به ناروا به عنوان متن ابن ابی الحدید نقل کرد، حل می‌شود؛ بدین معنا که نویسنده باور خود را در ترجمه آزاد دخالت داده و نظر خود را باز گفته است و بی‌گمان نسبت دادن ناروای عبارتی به کسی و سپس نقد آن، نمی‌تواند کار یک نویسنده باشد. مگر آنکه کسی ادعا شود نویسنده خواسته است عقیده کلی اهل سنت را در اینجا بیان کند و به حساب شارح سنی نهج البلاغه بگذارد. اما این ادعا با تصریح نویسنده در آغاز و انجام این متن هم خوانی ندارد. او هم در آغاز تصریح می‌کند که عبارت را از ابن ابی الحدید نقل می‌کند و هم در پایان می‌گوید کلام را از او نقل می‌کند و نه آنکه عقاید کلی

اهل سنت را بیان کند.^{۵۰}

اگر این فرض را بپذیریم که این کتاب اثر مقدس اردبیلی است، آنگاه به جرئت می‌توان ادعا کرد که افزوده‌ها بالا از آن وی نیست، بلکه همانند دیگر بخش‌های ضد صوفیانه کتاب، افزوده مخالفان صوفیه است؛ زیرا مقدس اردبیلی در دیگر آثارش مانند حاشیه شرح *تجربید و اصول دین* همان عقیده‌ای را درباره صوفیه دارد که پیش‌تر به عنوان متن ابن ابی الحدید از شرح *نهج البلاغه* نقل شد. وی در *اصول دین* درباره فضل اهل بیت و ائمه علیهم‌السلام می‌گوید:

چه ایشان جماعتی‌اند که مردمان متفق بودند به افضلیت ایشان بر همه عالمیان تا آنکه بایزید بسطامی سقای در حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام بود و معروف کرخی درباره حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام.^{۵۱}

وی مشابه همین عبارت را در حاشیه شرح *تجربید*^{۵۲} نیز آورده است. بنابراین، نقل بالا تنها در حد نقل یک عبارت ساده نیست، بلکه به نوعی ابراز عقیده ناقل نیز هست.

دو - تناقض درباره غزالی

در *حدیقه الشیخه* بارها از غزالی با پسوند «ناصبی» یاد شده است.^{۵۳} اما در جایی دیگر، نویسنده از همین غزالی ناصبی به نام «مرد دین» یاد می‌کند: «اگر کسی کتاب *تهافت الفلاسفه* را مطالعه نماید و یا نموده باشد می‌داند که این «مرد دین» در حق ایشان [فلاسفه] در آن کتاب چه می‌گوید». ^{۵۴}

آیا نویسنده کتاب از عقیده‌اش برگشته است که این بار از غزالی با چنین احترامی یاد می‌کند یا آنکه فراموش کرده است که این «مرد دین» همان است که پیش‌تر در همین کتاب، بارها او را ناصبی خوانده است. به نظر می‌رسد دومی دست‌تر باشد؛ وقتی کسی به راحتی مطالبی را به دیگری نسبت دهد، چنین اشتباهی از او طبیعی می‌نماید. حال، در می‌یابیم که چنانچه *کاشف‌الحق* این الفاظ نامتجانس را ندارد.

سه - تناقض درباره تحریف قرآن

نویسنده درباره تحریف قرآن در جایی می‌گوید: «در برخی روایات مسطور است که آیه (رعد: ۷) در اصل چنین بوده: «انما انت منذر لعباد و علی لکل قوم هاد؛ و در اینجا هم لفظ علی را از آیه

انداختند»؛^{۵۵} یا در جای دیگر می گوید:

صاحب کتاب کافی یعنی محمد بن یعقوب کلینی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که آیه «و لقد عهدنا لى آدم من قبل» (طه: ۱۱۵) مقارن بود با محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ائمه علیهم السلام و آیه مذکوره به ذکر ایشان موشح بود. ارباب عناد به اخراج این، شعله افروز غضب الهی گردیدند.^{۵۶}

حال مقایسه کنید با عبارت دیگری که در مقام احتجاج با غزالی می گوید:

و آنچه گفته که نام های پیغمبران را بعضی در قرآن ظاهر کرده بایستی نام علی علیه السلام هم صریح ذکر فرمودی تا شبهه نماندی؟ آن ناصبی از مذهب خود برگشته، مالک الملک را معزول و یفعل الله ما یشاء را فراموش کرده، نمی داند که معرفت نبی سمعی است و معرفت امام عقلی است... پس اگر در این سمعیات اجمال و ابهام رواست تا بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم عبث نباشد، مسئله امامت خود عقلی است؛ اگر نام علی علیه السلام به تصریح [در قرآن] نباشد، نقصانی پدید نمی آید».^{۵۷}

نویسنده در این عبارت، به طور ضمنی اعتراف می کند که نام علی در قرآن نیامده است و نیامدن آن نیز مشکلی به وجود نمی آورد. این سخن با سخنان پیشین وی در تناقض است که مدعی وجود نام علی در قرآن بود.

چهار - تناقض درباره زوجات پیامبر

نویسنده درباره زنان پیامبر در جایی می گوید: «پیامبر را نه زن بود»^{۵۸} و در جای دیگر می گوید: «رسول خدا را هیچده زن بود».^{۵۹}

پنج - تناقض درباره فرزندان علی علیه السلام

این نویسنده درباره فرزندان امام علی علیه السلام می گوید: «آن حضرت نیز دوازده پسر به همین نسق [معصوم و غیر معصوم] از خود داشت»^{۶۰} و در جای دیگر به خلاف این اظهار نظر می کند: «اولاد ذکور آن حضرت، چهارده و اناث نوزده بود».^{۶۱}

این احتمال جدی می نماید که با دقت در عبارت های این کتاب بیش از این موارد تناقض یافت شود. این گونه تناقض گویی ها تنها از یک نویسنده تازه کار می تواند توجیه پذیر باشد، اما آیا

می توان آن را به کسی همچون محقق اردبیلی نسبت داد که عمری را در تحقیق و تألیف کتاب های گران سنگی مانند شرح *ارشاد*، *حاشیه تجرید*، *زبدة البیان* و چندین رساله فارسی و عربی با آن دقت مثال زدنی نوشته اند؟^{۶۲} اگر *حدیقة الشیعة* اثر وی باشد باید به عنوان آخرین اثر وی دقت علمی آن بیش از دیگر آثارش باشد. اما وجود تناقض گویی های فراوان، پذیرش کتاب مزبور را چونان اثری از محقق اردبیلی سخت تر می کند. نیز این توجیه که «*حدیقة الشیعة* تحریف شده و ملامعز هم از روی همین *حدیقة الشیعة* تحریف شده، کاشف الحق را نوشته است»،^{۶۳} ادعای بی دلیلی است که پذیرفتن آن با مراجعه به سبک نگارش و ساختار آن بسیار دشوار می نماید. آن گاه این پرسش پیش می آید که چه کسی این عبارات های متناقض را وارد کتاب کرده و از آن چه سودی برده است؟ اینکه پیامبر نه زن داشته باشد یا هیجده زن یا آنکه حضرت علی علیه السلام دوازده پسر داشته باشد یا چهارده پسر، چه گره ناگشوده ای را برای تحریف کننده می گشوده است، جوابی برای آن متصور نیست. از سوی دیگر، ما حتی یک نسخه نمی شناسیم که نشان دهد این عبارات ها بعدها وارد کتاب شده است. این پرسش و تناقض گویی ها تنها با یک فرضیه قابل حل است و آن اینکه نویسنده کتاب *حدیقة الحقیقة* محققى همچون مقدس اردبیلی نیست، بلکه فرد تازه کاری مانند ملامعز اردستانی است که ما تنها یک اثر دیگر با عنوان تفسیر سوره *هل أتى* از او می شناسیم.

پاسخ به یک اشکال

شاید کسی بگوید نویسنده کتاب مزبور، بارها به کتاب های مقدس اردبیلی به عنوان کتاب خود ارجاع داده است، از این رو، کتاب از آن خود او است.^{۶۴} در پاسخ باید گفت ادعای فوق در صورتی پذیرفته بود که ما تنها یک نسخه از کتاب مزبور در اختیار می داشتیم، اما ما دو نسخه متفاوت از این اثر در اختیار داریم و نسخه قدیمی تر آن، یعنی *کاشف الحق*، خالی از این گونه ارجاع هاست. پس، نمی توانیم تنها یکی از آنها را مرجع قرار دهیم. همچنین این ادعا که نسخه دیگر، این ارجاع ها را حذف کرده است، به همان میزان غیر قابل اعتناست که گفته شود نسخه مقابل، آن ارجاع ها را افزوده است؛ مگر آنکه شواهد دیگری از داخل و خارج اثر نخست نسبت آن را به نویسنده مورد ادعا تأیید کند و تناقض های احتمالی و دوگانگی عبارات ها را نفی کند و یکپارچگی آن را اثبات

نماید، آن‌گاه شاهد مزبور می‌تواند به عنوان مؤید و نه دلیل جداگانه به شمار آید که البته رفع تناقض‌ها و دوگانگی عبارت‌ها در نسخه مورد ادعا (حدیقه‌الشیعه) کار آسانی نیست.

سوم - وجود روایت‌های ضعیف در حدیقه‌الشیعه

در این زمینه به سخنان برخی از بزرگان بسنده می‌کنیم. خوانساری می‌گوید: «در حدیقه‌الشیعه [نقل از ضعاف بسیار است؛ به طوری که از چنین روایاتی در کتب مورد اعتماد اثری نیست».^{۶۵} آیت‌الله شعرانی نیز بر وجود روایت‌های ضعیف در این کتاب تصریح دارد^{۶۶} و آیت‌الله شهید قاضی طباطبایی درباره مانند این کتاب‌ها می‌گوید:

این گونه کتاب‌ها را دشمنان عالم تشیع جعل می‌کنند؛ مانند دس و وضعی که به بعض اخبار می‌نمایند و نشر می‌کنند [و] به بعض بزرگان عالم شیعه که مقبول نزد عموم [اند] است، نسبت می‌دهند تا در قلوب عامه مردم جا گیرد و مقبول افتد؛ مانند بعض تألیفات که به محقق اردبیلی نسبت داده‌اند.^{۶۷}

همچنین اینکه صاحب‌اثنی‌عشریه گفته است: «چیزی در حدیقه‌الشیعه نیامده است که قابل انکار باشد، بلکه مشتمل بر تحقیق و دقت نظر است و برای همین نیز شایسته نیست این کتاب را به جز او [اردبیلی] به کسی دیگر نسبت داد».^{۶۸} این سخن جز آنکه دلالت دارد در آن زمان نیز (نیمه دوم قرن یازدهم) مورد مناقشه بوده است، دلیل کافی بر قوت روایت‌های حدیقه‌الشیعه نیست؛ زیرا خود وی نیز برای روایت‌های ضعیف حدیقه‌الشیعه به هنگام استناد به آنها منبعی جز خود حدیقه‌الشیعه نیافته است. افزون بر این، وی هیچ کدام از روایت‌های مزبور را (که ضعیف شمرده شده‌اند) در کتاب پراج خود، یعنی وسائل‌الشیعه که آخرین کتاب وی می‌باشد، نیاورده است. همین‌طور علامه مجلسی که در صد گردآوری هرگونه روایتی از شیعه بود، چنین روایت‌هایی را در منابع خود نیافته است.

این ادعا که استناد به روایت‌های ضعیف برای مجاب ساختن مخالفان بلامانع است؛^{۶۹} مبنای سستی دارد؛ زیرا خصم نه تنها با روایت ضعیف مجاب نمی‌شود، بلکه همان ضعف روایت را دلیلی بر ضعف دیدگاه مستدل می‌گیرد. نیز این ادعا که ضعف روایت باقرینه‌های داخلی و

خارجی جبران می شود؛^{۷۰} در جایی است که اولاً استدلال کننده منبع خود را معرفی کرده باشد و یا آن روایت در منبع معتبری (غیر از اثری که این روایت در آن مورد استناد است) آمده باشد. در غیر این صورت، آن روایت به نویسنده نسبت داده می شود. از طرفی بیان محدث نوری در خاتمه مستدرک درباره استدلال به روایت های ضعیف، ناظر به روایات اهل سنت است که می شود آنها (اهل سنت) را به آنچه صحیح می دانند الزام کرد. محدث نوری خود به این مطلب تصریح دارد و روشن است که این ادعا شامل روایت های ضعیفی که از کتاب های امامیه نقل شده اند، نمی شود. اما در اینجا از نقل برخی موارد دیگری که بیانگر ناتوانی نویسنده کتاب است و انتساب کتاب به محقق اردبیلی را دشوار می سازد، خودداری می کنیم و تنها به فهرست برخی از آنها می پردازیم و خوانندگان را به مقدمه مصحح کتاب *حدیقة الشیعة* ارجاع می دهیم: نبودن عفت قلم در *حدیقة الشیعة*،^{۷۱} ضعف علمی نویسنده،^{۷۲} طرح عقاید عوامانه،^{۷۳} اظهار نظر غیر واقعی درباره تعدد فرق صوفیه و ...^{۷۴}

موارد دیگری از ضعف های موجود در *حدیقة الشیعة* وجود دارد که نویسنده مقاله «بررسی *حدیقة الشیعة*» به برخی از آنها به تفصیل و به برخی فهرست وار اشاره کرده است.^{۷۵} جالب آنکه نویسنده مزبور که با ادعای صحت انتساب *حدیقة الشیعة* به محقق اردبیلی این مقاله را سامان داده است، این موارد را (جز مورد اول، یعنی تناقض گویی های *حدیقة الشیعة* را که با فرض تحریف آن از سوی دیگران، توجیه کرده است) بدون هیچ گونه توجیه و جوابی از کنار آن گذشته است. پرسش این است که با پذیرش این ضعف ها در *حدیقة الشیعة*، چگونه ایشان کتاب را به محقق اردبیلی نسبت داده اند؟ آیا جز این است که با نسبت دادن این ضعف ها به محقق اردبیلی، وی از مقام یک شخصیت علمی قوی و مورد توجه فقیهان و متکلمان، به حد یک نویسنده ناوارد تنزل می یابد؟ به هر حال، برای کسی که با آثار علمی محقق اردبیلی اندکی آشنایی داشته باشد، انتساب این ایرادها به وی، قابل پذیرش نیست و این ایرادها فرضیه انتساب *حدیقة الشیعة* به ایشان را به شدت مخدوش می کند.

موارد دیگری نیز که در این مقاله به آنها چندان پرداخته نشده است، ولی در مقاله دیگری آمده

است، بیانگر ناتوانی علمی نویسنده *حدیقه الشیعه* است. در این مقاله، مواردی مانند: ضعف رجالی، نقل روایت‌ها و داستان‌های ساختگی، ناآشنایی با افراد، ضعف در کتاب‌شناسی، تصحیح‌های اعمال شده بررسی شده است.^{۷۶}

چهارم - ماجرای وصیت مخدوم شریفی

ذکر جریان مرگ مخدوم شریفی در *حدیقه الشیعه* با وجود زنده بودن شریفی تا پایان حیات محقق اردبیلی دلیل بر عدم انتساب این کتاب به محقق اردبیلی است. در نسخه‌های *حدیقه الشیعه* و *کاشف‌الحق* از آخرین لحظه‌های عمر مخدوم شریفی بحث شده است.^{۷۷} وی پس از مرگ شاه اسماعیل دوم در تاریخ (۹۸۵ق) به عثمانی فرار کرد و سال‌ها در آنجا زندگی گذراند.^{۷۸} در تاریخ وفات وی سخنان مختلفی گفته شده است. در *کشف‌الظنون* تاریخ وفات وی نخست سال ۹۸۸ق^{۷۹} و سپس سال ۹۹۵ق^{۸۰} ذکر شده است. برخی این اختلاف نظر را تغییر دیدگاه وی دانسته‌اند^{۸۱} و برخی دیگر آن را تحریف دیدگاه نویسنده *کشف‌الظنون* برشمرده‌اند.^{۸۲} محتشم کاشانی وفات مخدوم را به سال ۹۹۲ق دانسته است و برخی دیگر، تاریخ وفات وی را سال ۹۹۸ق دانسته‌اند.^{۸۳}

اما شواهد قطعی وجود دارد که دیدگاه مربوط به سال ۹۸۸ق، راردمی‌کند. دیدگاه محتشم کاشانی نیز افزون بر آنکه با نظر مشهور مخالف است، به احتمال بسیار قوی درباره شخص دیگری است که ملقب به مخدوم بوده است؛ زیرا در آن عصر چندین نفر به این نام و لقب شهرت داشته‌اند. نیز نه تنها قرینه‌ای وجود ندارد که مراد محتشم مخدوم مورد بحث باشد، بلکه قرینه بر آن هست که مقصود او شخص دیگری است. با این حساب، باید همان قول مشهور را که سال وفات میرزا مخدوم را ۹۹۵ق اعلام می‌کند بپذیریم.^{۸۴} از جمله شواهدی که این نظر را تأیید می‌کند، دیدگاه قاضی نورالله شوشتری است.

قاضی نورالله شوشتری در *مجالس المؤمنین* جریان وصیت میرزا مخدوم (بازگشت وی به تشیع) را نیآورده است،^{۸۵} با آنکه انگیزه کافی برای طرح وجود داشته است و کتاب *مجالس المؤمنین* نیز به سال ۹۹۰ق تألیف شده است.^{۸۶} این بدان معناست که میرزا مخدوم در آن زمان

هنوز زنده بوده است و قاضی نورالله هم نمی توانسته است جریان مرگ مخدوم شریفی و وصیت وی را در *مجالس المؤمنین* گزارش کند. بنابراین، تاریخ اول (۹۸۸ق) برای زمان وفات مخدوم شریفی درست نخواهد بود. قاضی نورالله در کتاب *مصائب النواصب* نیز که آن را در ماه رجب سال ۹۹۵ق در هفده روز نوشته است،^{۸۷} از جریان فوت میرزا مخدوم یاد نکرده است و این می تواند گواه دیگری باشد بر اینکه در زمان نگارش کتاب مزبور میرزا مخدوم یا زنده بوده است و یا اگر وفات یافته بود، زمان وفات به قدری نزدیک بوده است که خبر آن در هند به قاضی شوشتری نرسیده است و گر نه اشاره ای به جریان وصیت مخدوم در این کتاب محذوری به همراه نداشت. از طرفی قاضی نورالله شوشتری در مقدمه این کتاب و در شرح حال میرزا مخدوم، تعبیرهایی به کار می برد که فرضیه زنده بودن میرزا مخدوم را به هنگام تألیف کتاب، تأیید و تقویت می کند. وی خطاب به مخدوم شریفی می گوید:

ای کسی که در وادی شهوات در تاریکی های خلوت شب با پشت و پهلو غوطه می خوری! در بیابانی از حیرت گرفتار آمده ای و ندای مرا نمی شنوی؛ در جهنمی سقوط کرده ای که چاره اندیشی من تو را بیرون نمی آورد؛ آسمان ابری و تاریک شده و آنگاه که نصیحت من تو را سودی نبخشد، تو به جستجوی آفتاب و روشنایی برخوایی آمد. به خدا سوگند! تو برای این امر خلق نشده و به این کار مأمور نشده ای؛ تو در سایه سار پر مهر و بزرگ علوی پرورش یافتی، ولی در دامن اراذل اموی و عدوی غلتیدی؛ مسلمان به دنیا آمدی و از آتش پرستی سر در آوردی؛ پاک و قدسی بودی، ولی ناپاک و نجس شدی؛ شتر مرغ شدی؛ در حالی که بچه شتر بودی. «و به زودی ستمگران در می یابند که به کجا باز می گردند». شاید هنوز تزکیه کننده ای میسرت نگشته است تا همانند پوست، دباغی و پاکیزه ات کند و هنوز پند دهنده هوشمندی را نیافته ای تا از این راه باطل ناگوار بازت دارد؛ به هوش باش! من سخن حقی را که دل های پاک از پذیرش آن سرباز نمی زنند و خودخواهی و تعصب مانع از پذیرش آن نمی شود، به تو می گویم؛ پس نصیحت مرا بشنو و از رسوایی و فضیحت دوری کن، و بعد از این به سوی کارهایی مانند [گذشته ات] بازنگرد؛ زیرا آن کارها [موجب] آتش جهنم و مایه بدنامی آیندگان است.^{۸۸}

در این عبارت، قاضی نورالله، میرزا مخدوم (صاحب *نواقض الروافض*) را به طور مستقیم مخاطب قرار می‌دهد و در ابتدا او را نکوهش می‌کند و در آخر، زبان به نصیحت او می‌گشاید. این عبارت بی‌نیاز از هر توضیحی است و زبان نصیحت‌گونه قاضی شوشتری نشان می‌دهد که در زمان نوشتن این کتاب (رجب سال ۹۹۵ق) هنوز میرزا مخدوم شریفی زنده بوده است، یا دست‌کم زمان وفات وی به قدری نزدیک بوده است که تا زمان نگارش کتاب حاضر، خبر آن به قاضی نورالله نرسیده است.^{۸۹} بنابراین، می‌توان گفت به طور قطع میرزا مخدوم در زمان وفات محقق اردبیلی (۹۹۳ق) زنده بوده است. پس محقق اردبیلی نمی‌توانسته است از وفات وی در *حدیقة الشیعة* گزارش کند و اینکه در *حدیقة الشیعة* جریان وفات وی گزارش شده است، به این معنا اشاره دارد که مقدس اردبیلی نمی‌تواند نویسنده آن باشد.

ب) شواهد بیرونی

یکم - قدمت نسخه کاشف‌الحق

تا کنون از میان نسخه‌ها شناسایی شده، قدیمی‌ترین آنها به *کاشف‌الحق* مربوط است که درست هفت سال پس از نسخه اصلی آن نوشته شده است. تاریخ کتابت نسخه اصلی که نویسنده در پایان به آن اشاره دارد، سال ۱۰۵۸ق است^{۹۰} و نخستین نسخه رونوشت موجود، در سال ۱۰۵۶ق تحریر شده است که در کتابخانه مدرسه حجتیه قم به شماره ۸۲ موجود است. اما قدمت قدیمی‌ترین نسخه شناسایی شده *حدیقة الشیعة* به سال ۱۰۷۴ق می‌رسد که در کتابخانه دانشگاه لوس آنجلس آمریکا موجود است. البته نمی‌توان گفت نسخه مزبور به طور قطع همان *حدیقة الشیعة* منسوب به محقق اردبیلی است؛ زیرا در معرفی آن با تردید آمده است: «*حدیقة الشیعة*: منسوب به ملا احمد اردبیلی که گویا از معزالدین محمد اردستانی است».^{۹۱} شاید گفته شود که تا کنون همه نسخه‌ها با نام «*حدیقة الشیعة*» به مقدس اردبیلی نسبت داشته است. از این رو، این نسخه نیز بدون تردید از اوست. اما این سخن نمی‌تواند چندان استوار باشد؛ زیرا نسخه‌های دیگری نیز به اسم *حدیقة الشیعة* ثبت شده است که محتوای آن همان *کاشف‌الحق* است.^{۹۲} از سوی دیگر، در گذشته نیز نسخه‌هایی با همین نام به اردستانی نسبت داشته است.^{۹۳} بنابراین، این احتمال جدی است که

کتاب مزبور نیز همان *کاشف الحق* باشد.

هرچند به یقین نمی توان حکم کرد که قدمت نسخه *کاشف الحق* به معنی اصالت آن و متأخر بودن نسخه *حدیقة الشیعة* به معنای جعلی بودن آن است، این نکته روشن است که صرف منطقی بودن این احتمال که «ممکن است نسخه‌ای از *حدیقة الشیعة* مربوط به قبل از تحریر *کاشف الحق* (پیش از سال ۱۰۵۸ ق) وجود داشته باشد که در آینده به دست آید»، نمی تواند امتیاز قدمت نسخه *کاشف الحق* را از بین ببرد. همچنین نمی تواند اصالت کتاب *حدیقة الشیعة* را ثابت کند. تا نسخه‌ای از *حدیقة الشیعة* مربوط به قبل از ۱۰۵۸ ق به دست نیاید، نسخه *کاشف الحق* به عنوان نسخه قدیمی تر از اعتبار بیشتر و در نتیجه از اصالت قوی تری برخوردار خواهد بود. البته هر زمانی که چنین نسخه‌ای یافت شود آن نسخه اعتبار و اصالت خود را خواهد داشت، اما تا آن زمان که شاید هرگز فرا نرسد، نسخه قدیمی تر اعتبار و اصالت خود را خواهد داشت.

ادعا شده است نسخه‌ای که اول و آخر آن افتادگی دارد، در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۵۷۳۰ موجود است که به قرن دهم هجری مربوط است، اما بررسی‌های کارشناسان، بر اساس نوع کاغذ و خط و ... نشان داده است که نسخه مزبور به قرن ۱۱ و ۱۲ هجری مربوط می‌باشد.^{۹۴}

تا کنون حدود ۶۲ نسخه خطی از *حدیقة الشیعة* شناسایی شده است^{۹۵} که هیچ کدام به قبل از ۱۰۵۸ ق^{۹۶} مربوط نمی‌شود. از مجموع این نسخه‌ها تنها پنج نسخه در سده یازدهم^{۹۷} و بقیه پس از آن تحریر شده‌اند. ناگفته نماند که این نسخه‌ها نیز تا از نزدیک بررسی نشوند، به طور قطع نمی‌توان حکم کرد که همان *حدیقة الشیعة* منسوب به مقدس اردبیلی باشند و احتمال دارد برخی از اینها به اشتباه نسخه *حدیقة الشیعة* معرفی شده باشند، ولی در اصل همان *کاشف الحق* باشند؛ چنان که در باره نسخه‌های شماره ۲۱/۲۱ و شماره ۱۷/۲ کتابخانه آیت الله گلپایگانی چنین بوده است. این کتاب‌ها عنوان *حدیقة الشیعة* دارند، ولی محتوای آنها همان *کاشف الحق* است. برخی دیگر با آنکه به هیچ نامی در متن معرفی نشده‌اند، اما باز هم به نام *حدیقة الشیعة* ثبت شده‌اند.^{۹۸} در اینجا نیز این احتمال بسیار جدی می‌نماید که برخی از این نسخه‌های معرفی شده به نام *حدیقة الشیعة*، همان

کاشف‌الحق باشد و این احتمال درباره نسخه کتابخانه لس آنجلس بسیار بیشتر از بقیه نسخ می‌باشد. به هر حال، با صرف نظر از اینکه این نسخه‌ها همگی همان حدیقه‌الشیعه اند یا برخی از آنها کاشف‌الحق اند، این نکته یقینی است که تاریخ نگارش آنها از نگارش کاشف‌الحق است و این خود، این فرضیه را که حدیقه‌الشیعه تحریف شده کاشف‌الحق است، قوت می‌بخشد. به ویژه اینکه نسبت به حدیقه‌الشیعه، نسخه‌های بیشتری از کاشف‌الحق از سده یازدهم هجری در دسترس است.^{۹۹} در این سده و سده‌های بعدی، مبارزات سختی از سوی حکومت صفویه و قاجاریه و جامعه دینی آن زمان علیه تصوف جریان داشت و احتمال نابودی این نسخه‌ها و انگیزه کافی برای محو آنها و نگارش و حفظ نسخه‌های حدیقه‌الشیعه بیش از هر زمان دیگری بود. با این همه، نسخه‌های بسیار بیشتری از کاشف‌الحق^{۱۰۰} در مقایسه با حدیقه‌الشیعه^{۱۰۱} از سده یازدهم بر جای مانده است. این خود گواه مناسبی بر فراگیری کاشف‌الحق است که به گونه‌ای تأیید می‌کند که جامعه آن روز این کتاب را بیشتر به نام نویسنده آن (معزالدین اردستانی) می‌شناخته‌اند تا به نام مقدس اردبیلی. نیز اگر این وجه را نیز بیفزاییم که نسخه‌ای از حدیقه‌الشیعه پیش از ۱۰۵۸ ق به دست نیامده است،^{۱۰۲} خود دلیل قانع کننده‌ای می‌شود بر اینکه حدیقه‌الشیعه تحریف شده کاشف‌الحق است. با توجه به اینکه از آخرین اثر مقدس اردبیلی^{۱۰۳} نسخه‌هایی با فاصله چهار و شش سال^{۱۰۴} پس از نسخه اصلی و نسخه‌های دیگری با فاصله بیشتری اما مربوط به همان سده یازدهم هجری^{۱۰۵} و پیش از ۱۰۵۸ ق وجود دارد، این پرسش مطرح می‌شود که چرا از حدیقه‌الشیعه چنین نسخه‌ای وجود ندارد؟ این پرسش تنها یک پاسخ می‌تواند داشته باشد و آن اینکه این اثر از آن مقدس اردبیلی نیست، بلکه بسیار بعدتر از او برخی با تحریف کتاب دیگری آن را به وی نسبت داده‌اند تا از وجه مردمی وی علیه صوفیه سود ببرند.^{۱۰۶} احتمال اینکه صوفیه نسخه‌هایی از حدیقه‌الشیعه را نابود کرده باشند، ادعایی است که اثبات آن نیازمند شواهد قوی است؛ زیرا انگیزه و نیروی کافی از سوی مخالفان صوفیه در آن زمان وجود داشته است که این کتاب را از نابودی حفظ کنند. اگر کاشف‌الحق که به نوعی در طرفداری از صوفیه نگاشته شده است، با وجود فضای ضد صوفیانه آن زمان، نسخه‌های زیادی از آن بر جای مانده است، پس به

طریق اولی نسخه‌هایی هر چند اندک از *حدیقة الشیعة* نیز می‌توانسته بر جای بماند. اینکه حتی نسخه‌ای از آن بر جا نمانده است، تنها به دلیل پیش گفته می‌تواند باشد.

دوم - نبود جلد اول *حدیقة الشیعة*

تا کنون نزدیک به ۶۲ نسخه خطی برای جلد دوم ادعایی *حدیقة الشیعة* شناسایی شده و حدود ۴۳ نسخه خطی نیز از *کاشف‌الحق* یافت شده است. با این همه، برای جلد اول *حدیقة الشیعة* حتی یک نسخه خطی هم یافت نشده است و کسی جز آقای فشاهی^{۱۰۷} ادعای دیدن آن را نکرده است. ممکن است آقای فشاهی نیز کتاب دیگری را دیده باشد؛ چنان‌که هواداران انتساب *حدیقة الشیعة* به مقدس اردبیلی نیز ادعای وی را بر همین احتمال حمل کرده‌اند و ادعای وی را در حد اعتنا ندانسته‌اند.^{۱۰۸} احتمال جدی‌تر این است که وی برای تقویت ادعاهایش علیه صوفیه در همان گفتار، آن را خود بر ساخته باشد؛ زیرا وی پس از آن که ادعای رؤیت نسخه را می‌کند، هیچ توضیحی ارائه نمی‌دهد که آن را کجا و نزد چه کسی و یا در کدام کتابخانه دیده است و در ادامه سندسازی علیه صوفیه نیز که این نسخه می‌توانست کمک مؤثری برای اثبات ادعاهایش باشد، باز هیچ حرفی از این نسخه ادعایی به میان نمی‌آورد؛ در حالی که تنها ارائه چند شاهد برای اثبات ادعای وجود چنان نسخه‌ای کافی بود و دیگر به آن همه دلیل تراشی‌های بعدی نیازی نمی‌افتاد. به نظر می‌رسد تحریف‌کننده کتاب *حدیقة الشیعة* با رجوع به آدرسی که هرگز یافت نمی‌شود (یعنی جلد اول) خواسته است خوانندگان را به حالت تردید نگاه دارد و بارها با اصرار بر اینکه این کتاب جلد دوم است،^{۱۰۹} خواسته است ادعای آغازین را (جلد اول داشتن کتاب) تقویت کند. پاسخ این پرسش برای مخاطب هوشمند جدی است که چه ضرورتی داشت که نویسنده در جاهایی که مخاطب به یادآوری جلد دوم بودن کتاب نیازی احساس نمی‌کند، یادآوری جلد دوم بودن به او گوشزد شود؟ به هر حال، چنین می‌نماید که نویسنده نگرانی و دغدغه‌ای از پذیرفته نشدن ادعاهایش در کتاب داشته است و از این رو، هر از چند گاهی، به نام نویسنده^{۱۱۰} و گاهی به جلد دوم بودن آن و در مواردی نیز به جلد اول داشتن^{۱۱۱} اشاره کرده است تا این نگرانی را از خود دور سازد. این گونه و سواس به خرج دادن تا حدی موفقیت‌آمیز بوده است؛ زیرا مدت‌هاست که بسیاری را به

بیراهه کشانده است تا به ناروا کتاب *حدیقة الشیعة* را از مقدس اردبیلی بدانند.

سوم - ذکر نشدن روایت‌های *حدیقة الشیعة* در *بحار الانوار*

یکی دیگر از شواهدی که به ناروا بودن انتساب *حدیقة الشیعة* یا دست کم بخشی از آن به محقق اردبیلی که روایت‌های مخالف صوفیه دارد، کمک می‌کند نیامدن این روایت‌ها^{۱۱۲} در *بحار الانوار* است. با اهمیتی که علامه مجلسی به گردآوری روایات (اعم از صحیح یا سقیم)^{۱۱۳} از اهل بیت علیهم السلام داشته‌اند،^{۱۱۴} هیچ حدیثی را که منبع آن تنها کتاب *حدیقة الشیعة* بوده است یا کتابی که فقط *حدیقة الشیعة* از آن روایت نقل کرده باشد، نقل نکرده است و روایت‌هایی نیز که *حدیقة الشیعة* در قدح صوفیه آورده است و بنابر برخی ادعاها، منبع آن *الفصول التامة*^{۱۱۵} یا *ایجاز المطالب، الهادی الی النجاة والرد علی اصحاب الحلاج*^{۱۱۶} می‌باشد، در *بحار الانوار* نقل نشده است. این بدان معناست که علامه مجلسی یا به انتساب *حدیقة الشیعة* به مقدس اردبیلی تردید داشته است و یا روایات آن را جعلی می‌دانسته است؛ زیرا ذکر نشدن این روایت‌ها در *بحار الانوار* به دلیل ضعف آنها نبوده است؛ چون فرض *حدیقة الشیعة* بر این است که روایات نقل شده در آن، صحیح‌اند. از سوی دیگر، بعید می‌نماید که از کتاب‌هایی که به عنوان منبع این روایت‌ها یاد شده است، هیچ کدام به دست مجلسی نیفتاده باشد؛ زیرا وی اهتمام جدی در گردآوری منابع روایت‌ها داشته و امکانات مادی برای تهیه این منابع هم از سوی وی فراهم بوده است و همواره می‌کوشید صحیح‌ترین نسخه‌ها را تهیه کند و کتاب‌هایی که او برای نوشتن *بحار الانوار* گرد آورد، از آثار کمیابی بود که دسترسی به آن برای هر کسی ممکن نبود.^{۱۱۷}

وی تلاشش را بر روی تهیه و جمع‌آوری کتاب‌های حدیثی و گردآوری اخبار و آثار ائمه علیهم السلام و تدوین آن به کار بست و برای جمع‌آوری کتاب‌های قدیمی و دور از دسترس همه جا را تفحص کرد و در این راه از شاگردان و دوستانش که به مسافرت به نقاط دور دست می‌رفتند، استمداد می‌جست.^{۱۱۸}

این تلاش‌ها به گونه‌ای بود که «وقتی شنید کتاب *مدینه العلم صدوق* در یمن یافت شده است، شاه را برای به دست آوردن آن ترغیب نمود و شاه نیز یکی از سران دولت را با

هدایایی گران بها نزد حاکم یمن فرستاد تا کتاب مزبور را بیاورد.^{۱۱۹}

با این حال، وقتی علامه مجلسی به کتاب‌های اشاره شده در *حدیقة الشیعة* استناد نمی‌کند، این کار، معنای دیگری را به دست می‌دهد و آن اینکه چه بسا وی این کتاب‌ها را داشته است، ولی روایات مزبور را در آنها نیافته است و بدین ترتیب، این ادعا که منبع روایت‌های مورد نظر آن کتاب‌هاست، از اساس بی‌ربط باشد. در تأیید این احتمال می‌توان افزود که در متن *حدیقة الشیعة* نیز جز یک مورد، به صراحت به این کتاب‌ها ارجاع داده نشده است. یا آنکه بگوییم او در اصل، این کتاب‌ها را پیدا نکرده است که این خود دلیلی است بر آنکه تنها نام این کتاب‌ها وجود داشته است و با توجه به فاصله زمانی اندک (کمتر از صد سال) تألیف *بحار الانوار*^{۱۲۰} با زمان نگارش *حدیقة الشیعة* که بنا بر ادعا، آخرین کتاب محقق اردبیلی است،^{۱۲۱} نمی‌توان پذیرفت همه آن آثار از بین رفته باشد؛ به گونه‌ای که با تلاش علامه مجلسی هم قابل دستیابی نبوده باشد. چنین امری هر چند محال عقلی ندارد، به طور عادی پذیرش آن دشوار است. مجلسی یکی از منابع *بحار الانوار* را کتاب‌های محقق اردبیلی معرفی می‌کند^{۱۲۲} و کتاب‌های ایشان را از دقیق‌ترین و محققانه‌ترین کتاب‌ها معرفی می‌کند.^{۱۲۳} از سویی، وی فصلی را به بحث از وثاقت منابع *بحار الانوار* و میزان این وثاقت اختصاص می‌دهد^{۱۲۴} و در آن برخی کتاب‌هایی را که به نحوی نسبت آنها به نویسندگانشان روشن نبوده است، مشخص و معرفی کرده است و برخی کتاب‌ها را نیز هر چند نویسنده آنها یافت نشده است، ولی چون روایات نقل شده در آنها معتبر بوده‌اند، آنها را جزء منابع *بحار الانوار* قرار داده است.^{۱۲۵} با این همه، از *حدیقة الشیعة* سخنی به میان نمی‌آورد؛ در حالی که می‌دانیم در زمان تألیف *بحار الانوار*، با توجه به اظهار نظرهای متناقضی که در مورد مؤلف *حدیقة الشیعة* بود، در انتساب *حدیقة الشیعة* به محقق اردبیلی تردید بوده است و بعید می‌نماید که علامه مجلسی به این تردیدها بی‌توجه باشد. از سوی دیگر، روایات مربوط به قدح صوفیه در *حدیقة الشیعة*، منبع دیگری هم ندارد تا گفته شود علامه مجلسی همانند بسیاری از منابع *بحار الانوار*، آنها را بی‌واسطه از منبع اصلی نقل کرده است و از این رو، به منبع دست دوم یا دست سوم، همچون *حدیقة الشیعة* نیاز نیفتاده است؛^{۱۲۶} زیرا ذکر نشدن این روایت‌ها در *بحار الانوار* این

فرض را از اساس باطل می‌کند.

بنابراین، می‌توان به این اطمینان دست یافت که روایت‌های مورد استناد *حدیقة الشیعة* (در قدح صوفیه) نزد مجلسی اعتبار نداشته‌اند و این اعتبار نداشتن یا به سبب تردید در نسبت کتاب به مقدس اردبیلی بوده است و یا آنکه آنها را از اساس از روایت‌های موضوعه می‌دانسته است؛ زیرا وی بنا بر تصریح خودش روایت‌هایی که صحیح می‌دانسته، حتی در صورت ناشناخته بودن مؤلف منبع آن روایت‌ها، آنها را نقل کرده است. علامه مجلسی تنها دو حدیث از روایت‌های *حدیقة الشیعة* درباره قدح صوفیه را در منابع دیگر یافته و آنها را در *بحار الانوار* نقل کرده است. آن دو حدیث یکی وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر است^{۱۲۷} و دیگری توقیعی است که بنا بر ادعا^{۱۲۸} درباره حلاج صادر شده است.^{۱۲۹} غیر از این دو حدیث، با آنکه روایت‌های دیگری نیز درباره صوفیه در *بحار* آمده است، اما از روایات *حدیقة الشیعة* نیامده است و این ما را به صحت این فرضیه نزدیک می‌کند که علامه مجلسی به این روایت‌ها و منبع آن (*حدیقة الشیعة*) اطمینان لازم نداشته است.

چهارم - گواهی شاه محمد دارابی

وی ادعا کرده است که در هند شاهد تألیف کتاب یاد شده از سوی ملامعز اردستانی بوده است.^{۱۳۰} این گواهی می‌توانست کمک خوبی برای ختم دعوا باشد، اما برخی درستی آن را رد کرده^{۱۳۱} و گفته‌اند دیدار وی که «در سال ۱۱۰۴ ق دیده در اصفهان این کتاب به اسم ملا [اردبیلی نسبت داده] شده» هر چند با توجه به مسافرت وی به هندوستان و بی‌خبری او از شهرت کتاب به نام مقدس اردبیلی، عذر وی در این بی‌اطلاعی پذیرفته است، اما شهرت کتاب پیش از آن تاریخ بوده است؛ زیرا هم کتاب *انساب النواصب* و هم کتاب *الاثنی عشریة* که هر دو در سال ۱۰۷۶ ق تألیف شده‌اند از این کتاب یاد کرده‌اند.^{۱۳۲}

درباره این مناقشه باید گفت اولاً: یاد کردن *انساب النواصب* از *حدیقة الشیعة* محل تأمل است؛ زیرا برخی از نسخه‌های خطی موجود نشان می‌دهند که استرآبادی در کتابش (*انساب النواصب*)، نامی از *حدیقة الشیعة* نبرده است و به عکس، از *کاشف الحق* فراوان نام برده و بدان استناد کرده

است. اگر *حدیقة الشیعة* نیز نزد وی موجود بود و اعتبار می داشت، باید به جای *کاشف الحقی* به آن استناد می کرد. اینکه در برخی دیگر از نسخه های خطی، کتاب مزبور از *حدیقة الشیعة* نام برده شده است، می تواند ناشی از افزودگی ناسخان آن باشد؛^{۱۳۳} ثانیا؛ به لحاظ تاریخی استبعادی ندارد که دارابی، اردستانی را دیده باشد؛ زیرا سال تألیف *کاشف الحقی* ۱۰۵۸ ق و سال وفات دارابی (اندکی زودتر از) ۱۱۳۰ ق است.^{۱۳۴} این بدان معناست که دارابی (حدود) ۷۲ سال پس از تألیف کتاب در گذشته است. اگر سن دارابی را به هنگام نگارش کتاب مزبور ۲۰ سال در نظر بگیریم، تازه وی هنگام وفاتش ۹۲ ساله بوده است که چنین سنی دور از انتظار نیست و بدین ترتیب، سن وی نه تنها بیشتر از صد سال نمی شود، بلکه به صد سال هم نمی رسد تا موجب استبعاد شود.

گفتنی است در تراجم دو نفر به اسم "شاه محمد دارابی" معروف اند. یکی "مولی شاه محمد بن محمد دارابی اصطهباناتی شیرازی" از عالمان صاحب نام و دارای آثاری در حدیث، حکمت، تصوف و اشعار عرفانی که در شیراز مقیم بوده و در همانجا نزدیک به سال ۱۱۳۰ ق از دنیا رفته است. وی در اشعارش به "عارف" تخلص می کرده است؛^{۱۳۵} دیگری "مولی شاه محمد دارابی" صاحب *تذکرة الشعراء* که مقیم هند بود و در شعر به "شاه" تخلص می کرد و همانجا هم به شهادت رسیده است.^{۱۳۶}

مراد از مولی محمد دارابی که از کتاب ملامع اردستانی گزارش کرده است همین فرد دوم است که او ساکن هند بوده و به ایران سفر کرده است. مولی محمد اولی که در اصطهبانات متولد شد و مقیم شیراز بود در همان جا از دنیا رفته است، به ظاهر از ایران خارج نشده و هیچ منبعی به مسافرت وی به خارج از ایران اشاره ای نکرده است. برعکس، از سکونت وی در شیراز و سپس وفات او در همانجا سخن به میان آمده است.^{۱۳۷}

اما اینکه دارابی ادعا کرده است که بعدها در اصفهان دیده است که این کتاب دفعة واحدة جلوه ظهور یافته است، این ادعای قبلی وی وارد نمی کند؛ زیرا به گفته مستشکل،^{۱۳۸} این می تواند به جهت بی خبری وی از موقعیت جدید یعنی اصفهان بوده باشد که وی در آنجا حضور نداشته است و چون چنین اتفاقی را تصور نمی کرد، این امر به نظرش بدیع آمده است. با همه اینها

اینکه ۲۸ سال پیش نام این کتاب در *اثنی عشریة یا انساب النواصب*!^{۱۳۹} آمده است، دلیل نمی‌شود که ادعای دارابی که در سال ۱۰۵۸ دیده که ملامعز اردستانی آن را نوشته است،^{۱۴۰} درست نباشد؛ زیرا صرف آمدن نام کتاب در دو اثر یاد شده دلیل غلط بودن ادعای دارابی نمی‌تواند باشد. اما اینکه در زمان تألیف *اثنی عشریة*، انتساب این کتاب به اردبیلی مشهور بوده است، چندان قابل اعتماد نمی‌تواند باشد؛ زیرا در همان زمان محقق سبزواری (م ۱۰۹۰ق) و ملامحمود خراسانی^{۱۴۱} که از معاصران حرّ عاملی بودند، این انتساب را انکار کرده‌اند.^{۱۴۲} علاوه بر این، از متن *اثنی عشریة*^{۱۴۳} برمی‌آید که حرّ عاملی به آن دسترسی داشته باشد و مستقیم از آن نقل کند؛ در حالی که در همان زمان حرّ عاملی خود کتاب *حدیقة الشیعة* را ندیده است. نقل با واسطه حرّ عاملی از *حدیقة الشیعة* نشان می‌دهد که نسخه‌های این کتاب در آن زمان حتی در حدی نبود که عاملی به آن دسترسی داشته باشد و به طور مستقیم از آن نقل کند؛ در حالی که همان زمان استرآبادی در *انساب النواصب* بارها از کاشف‌الحق به طور مستقیم نقل کرده است.^{۱۴۴} این بدان معناست که شهرت کاشف‌الحق در همان زمان (۱۰۷۶ق) بیشتر از *حدیقة الشیعة* بوده است؛ زیرا با توجه به اعتبار و وجهه علمی و شهرت مردمی مقدس اردبیلی، در مقابل گمنامی و ضعف علمی نویسنده کاشف‌الحق، سزاوار و ضروری می‌نمود که استرآبادی از *حدیقة الشیعة* به جای کاشف‌الحق استفاده کند؛ در حالی که چنین نکرده است و این بجز شهرت نداشتن *حدیقة الشیعة* و یا تردید در نسبت آن به مقدس اردبیلی معنای دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

اما این ادعا که دارابی با ملامعز اردستانی ملاقات کرده و دیده است که او این کتاب را می‌نویسد، ولی متوجه نبوده که وی این کتاب را از روی *حدیقة الشیعة* می‌نویسد،^{۱۴۵} باید بر شاهد قابل قبولی استوار باشد تا بتوان آن را پذیرفت و البته چنین شاهی وجود ندارد. در مقابل، می‌توان ادعا کرد که ملامعز کتاب را از خود نوشته است. از قضا این ادعا با شواهد زیادی همراه است که در این نوشتار به قدر کافی به آنها اشاره شد.

دیدگاه دیگران درباره حدیقة الشیعة

میزان اعتبار دیدگاه دیگران درباره این کتاب، اگر با ذکر شواهد همراه باشد، به همان میزان اعتبار شواهد آن خواهد بود و اگر شواهد ذکر نشود صرف ابراز نظر در جایی که نظر مخالف وجود دارد، نمی تواند گره گشا باشد و نمی شود آن را بر نظر مخالف برگزید. در این موضوع نیز، برخی بدون شواهد *حدیقة الشیعة* را به مقدس اردبیلی نسبت داده اند و در مقابل، برخی دیگر به همین روش آن را انکار کرده اند. البته آنها که به اثبات و انکار متوسل می شوند، بی گمان شواهدی برای خود دارند، اما تا وقتی آن شواهد بیان نشوند قضاوت درباره میزان اعتبار این دیدگاه ها دشوار خواهد بود. به ویژه اگر اظهار نظر کننده خود طرف دعوا باشد، ولی اگر اظهار نظر وی در جهت مقابل ادعایش و به نفع طرف مقابل باشد و یا دست کم در شواهد و ادله ای که به نفع خود وی است، تردید نماید، در این موارد اگر شواهد هم بیان نشود، مفید خواهد بود.

نتیجه گیری

با توجه به شواهد ارائه شده نمی توان کتاب *حدیقة الشیعة* را به محقق اردبیلی نسبت داد. ساختار به هم ریخته کتاب و در مقابل، ساختار منسجم *کاشف الحق*، داخل شدن ناشیانه نام مقدس اردبیلی در کتاب، تناقض ها و ضعف های ناشی از ناتوانی علمی نویسنده، ذکر وصیت مخدوم شریفی در حدیقة، یافت نشدن نسخه ای از حدیقه پیش از تحریر *کاشف الحق* و نیز یافت نشدن نشانی از جلد اول ادعایی حدیقه با وجود فراوانی نسخه های جلد دوم آن، تردید مجلسی درباره انتساب حدیقة الحقیقة به اردبیلی و نیاوردن روایت های آن در *بحار الانوار* هیچ کدام اجازه نمی دهند که ما انتساب کتاب یاد شده را به مقدس اردبیلی بپذیریم. این کتاب در اصل از آن ملامعز اردستانی است و برخی برای مقاصد خاص، رساله ای را که به ظاهر آن هم به طور جداگانه به نام مقدس اردبیلی جعل شده است، به کتاب مزبور افزوده اند و با حذف و اضافاتی چند آن را به نام محقق اردبیلی جا انداخته اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک: حر عاملی، الرسالة الاثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة، عکس صفحه آخر نسخه خطی همین رساله.
۲. حدود ۴۳ نسخه، ر.ک: زمانی نژاد، علی اکبر، «کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی آثار محقق اردبیلی»، شرح حال محقق اردبیلی و معرفی تألیفات او، ص ۲۲۸-۲۳۱.
۳. ر.ک: محمدجعفرین صفر مجذوبعلی شاه (کبودرآهنگی)، مرآة الحق، تصحیح: حامدناجی اصفهانی، ص ۷۰.
۴. کیهان اندیشه، شماره ۷، (سال ۱۳۶۵)، ص ۳۱.
۵. زین العابدین شیروانی، حدائق السیاحه: ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج ۵، ص ۴۱۸.
۶. ر.ک: آقابزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشیعه، ج ۴، ص ۸-۹.
۷. هرچند برخی از نسخه‌های خطی به همین نام دقیقاً مطابق نسخه کاشف‌الحق است؛ ر.ک: نسخه‌های شماره ۱۷/۲۱ و ۱۷/۲، کتابخانه آیت‌الله گلپایگانی.
۸. ر.ک: معزالدین اردستانی، کاشف‌الحق، ص ۱۱، نسخه حجّتیة شماره ۸۲؛ نسخه‌های خطی شماره ۱۸/۱۷، ۱۷/۲۱، ۱۷/۲ کتابخانه آیت‌الله گلپایگانی و نسخه‌های خطی شماره ۳۲۱۴، ۱۶۲۸، ۹ کتابخانه مسجد اعظم قم؛ ر.ک: همین نوشتار بخش ضمایم، فصل ۴، ضمیمه ۴-۱ و ۴-۲.
۹. شاید دلیل ساختار و فهرست بدان جهت باشد که بخش صوفیه در این فهرست ایجاد ناهمگونی می‌کرده است.
۱۰. ر.ک: مقدس اردبیلی، حدیقه‌الشیعه، ص ۱۲، چاپ اسلامیة، ص ۲۰، چاپ انصاریان.
۱۱. مانند نسخه خطی شماره ۳۳/۱۳، کتابخانه آیت‌الله گلپایگانی.
۱۲. مانند نسخه خطی شماره ۳۲۱۴ کتابخانه مسجد اعظم قم و شماره ۲۱/۲۱، کتابخانه آیت‌الله گلپایگانی. البته عنوان این نسخه حدیقه‌الشیعه است، اما محتوا و ساختار آن همان کاشف‌الحق است.
۱۳. به ویژه نسخه حجّتیة قدیمی‌ترین نسخه آن است و تنها هفت سال پس از نسخه اصلی نوشته شده است.
۱۴. ر.ک: نسخه‌های خطی کاشف‌الحق به شماره ۸۲ حجّتیة، نسخه‌های خطی شماره ۳۲/۱۴، ۲۱/۲۱، ۱۸/۱۷، ۱۷/۲۱، ۱۷/۲، کتابخانه آیت‌الله گلپایگانی، نسخه‌های خطی شماره ۳۲۱۴، ۱۵۹۸، ۱۶۲۸، ۹، کتابخانه مسجد اعظم قم و نسخه خطی شماره ۱۴۰۸ کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی؛ در همه این نسخه‌ها این گونه آمده است: «و این رساله انشاءالله مرتب می‌شود بر مقدمه و بابی و خاتمه» و باب رابا یاء و حدث آورده است؛ یعنی کتاب یک مقدمه و یک باب و یک خاتمه دارد.
۱۵. حتی گاهی این اشتباه در مواردی ممکن است بیشتر از این حد باشد؛ چنان‌که در نسخه خطی ۳۲/۱۴ عنوان "باب" تنها در فهرست آمده و در جای خود حذف شده است.
۱۶. مقدس اردبیلی، حدیقه‌الشیعه، ص ۷۳۴، چاپ انصاریان.
۱۷. این بخش‌های کوتاه در نسخه کاشف‌الحق وجود ندارند.

۱۸. که خود شامل ۱۱ بحث فرعی به تناسب شرح حال یازده امام می شود.
۱۹. به صورت ترتیب یک تا دوازده می باشد.
۲۰. ساختار مربوط به فصل های دوازده گانه.
۲۱. مربوط به امامت.
۲۲. مربوط به بحث فرق.
۲۳. آخرین کتاب مقدس اردبیلی *زبدة البیان* است که در تاریخ ۹۹۸ق نگاشته شده است.
۲۴. برابر ذکر نام آخرین کتاب محقق اردبیلی در *حدیقه الشیعه*، باید این کتاب، آخرین اثر وی قلمداد شود.
۲۵. نماید؛ طبق نسخه *حدیقه الشیعه*.
۲۶. تا اینجا با نسخه خطی مزبور یکی است.
۲۷. ر.ک: مقدس اردبیلی، *حدیقه الشیعه*، ص ۶۰۵ و ۶۰۶، چاپ اسلامیة و ص ۸۰۳ و ۸۰۴، چاپ انصاریان.
۲۸. ر.ک: همان، شماره ۲۹/۴۳ کتابخانه آیت الله گلپایگانی.
۲۹. ر.ک: همان. باید گفت در گذشته، معمول بوده است که برای حفظ از به هم خوردگی صفحات کتاب، به جای شماره صفحه از روش نوشتن اولین کلمه صفحه بعد در پایین سمت چپ صفحه قبل استفاده می شد که در این جانیز از این روش بهره گرفته شده است.
۳۰. یعنی زمان تألیف آخرین اثر مقدس اردبیلی، *زبدة البیان*. ر.ک: *زبدة البیان فی احکام القرآن*، صفحه پایانی کتاب.
۳۱. با توجه به ذکر نام *زبدة البیان* در این کتاب می بایست پس از *زبدة البیان* تألیف شده باشد؛ آن هم پیش از سال ۹۹۳ق که سال وفات مقدس اردبیلی است.
۳۲. سال ۹۸۹ق.
۳۳. ر.ک: مقدس اردبیلی، *زبدة البیان فی احکام القرآن*، ص ۵۰۶، ۱۹۸ و ۵۱۲.
۳۴. همان، ص ۱۹۸.
۳۵. ر.ک: همو، *حدیقه الشیعه*، ص ۱۴۴، ۶۰۸، ۱۷۷، ۸۱۵.
۳۶. همان، ص ۱۷۷ و ۸۱۵.
۳۷. همان، ص ۶۱۵-۸۱۶.
۳۸. یعنی از ۹۸۹ هـ سال تألیف *زبدة البیان* تا ۹۹۳ هـ سال وفات مقدس اردبیلی. البته این فرض که *حدیقه الشیعه* در آخرین سال حیات وی تألیف شده باشد.
۳۹. برای گرایش وی به تصوف و عرفان ر.ک: اردبیلی، *الحاشیة علی الهیات الشرح الجدید علی التجرید*، تحقیق: احمد عابدی، ص ۹۱-۹۲.
۴۰. ر.ک: نسخه خطی *کاشف الحق* به شماره ۱۷/۲۱ مربوط به کتابخانه آیت الله گلپایگانی.

۴۱. ر.ک: نسخه‌های خطی *کاشف‌الحق* به شماره ۳۲/۱۴۵، ۲۱/۲۱، ۱۷/۲، ۱۸/۱۷ و نسخه خطی *حدیقه‌الشیعه* به شماره ۳۳/۱۳ مربوط به همان کتابخانه و نیز نسخه‌های *حدیقه‌الشیعه* چاپ اسلامی، ص ۷۷۰ و چاپ انصاریان ص ۱۰۱۵ و نیز نسخه‌های خطی *کاشف‌الحق* به شماره ۳۲۱۴، ۱۵۹۸، ۱۶۲۸، ۹ مربوط به کتابخانه مسجد اعظم قم.
۴۲. ر.ک: مقدس اردبیلی، *حدیقه‌الشیعه*، ص ۱۰۲۱، پاراگراف اول و دوم و ص ۱۰۲۳، چاپ انصاریان.
۴۳. ر.ک: همان، ص ۱۰۲۴ و ۱۰۲۷.
۴۴. آوردن عنوان «نکته‌ها» در آغاز بخش‌های مربوطه.
۴۵. مقدس اردبیلی، *حدیقه‌الشیعه*، ص ۲۴۹-۲۵۰.
۴۶. نویسنده در آغاز این نقل قول بدان اشاره کرده است.
۴۷. ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج‌البلاغه*، ج ۱، ص ۱۹.
۴۸. البته اینکه اصل قضیه مورد قبول و ادعای صوفیه می‌باشد، به بحث حاضر ربطی ندارد.
۴۹. مقدس اردبیلی، *حدیقه‌الشیعه*، ص ۲۵۰.
۵۰. همان. در پایان نقل قول این عبارت آمده است: «تا اینجا مجملی از کلام ابن ابی‌الحدید است».
۵۱. مقدس اردبیلی، *اصول دین*، ص ۱۴۱-۱۴۲.
۵۲. همو، *حاشیه شرح تجرید*، ص ۳۳۲ و نیز ص ۳۳۴.
۵۳. ر.ک: همو، ص ۱۲۸، ۱۹۶ و ۳۶۴. در نسخه *کاشف‌الحق* از این پسوندها خبری نیست. این جا است که در عین ناصبی خوانده شدن غزالی به مطلبی از وی در جهت تأیید حکایت غدیر و نصب و جانشینی حضرت امیر علیه السلام استناد می‌شود. ر.ک: همان، ص ۱۲۸. در صفحه ۳۶۴ نیز به مطلبی از وی برای جریان قلم و دوات خواستن پیامبر و مخالفت و گستاخی عمر نقل می‌شود.
۵۴. مقدس اردبیلی، *حدیقه‌الشیعه*، ص ۷۵۴.
۵۵. همان، ص ۷۲، چاپ اسلامی، ص ۱۰۰، چاپ انصاریان.
۵۶. همان، ص ۶۷، چاپ اسلامی، ص ۹۴ و ۵۱۵، چاپ انصاریان.
۵۷. همان، ص ۹۲، چاپ اسلامی، ص ۱۲۸، چاپ انصاریان.
۵۸. همان، ص ۳۵۱، چاپ انصاریان.
۵۹. همان، ص ۲۱۹.
۶۰. همان، ص ۴۴۱.
۶۱. همان، ص ۴۸۷.
۶۲. برای آگاهی بیشتر از آثار وی ر.ک: زمانی نژاد، «کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی آثار محقق اردبیلی»، *شرح حال محقق اردبیلی و معرفی تألیفات او*، ص ۳۰۶-۱۵۳.

۶۳. ر.ک: حسن زاده مراغه‌ای، «بررسی حدیقة الشیعة»، شرح حال محقق اردبیلی و معرفی تألیفات او، ص ۳۵۲.
۶۴. مقدس اردبیلی، *حدیقة الشیعة*، چاپ انصاریان، مقدمه، صفحه چهل و چهار.
۶۵. میرزاحمدباقر خوانساری موسوی، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، ج ۱، ص ۸۴.
۶۶. ابوالفتوح رازی، *تفسیر ابوالفتوح رازی*، تصحیح: محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، ج ۱، ص ۱۳.
۶۷. سید محمدعلی قاضی طباطبایی، *تحقیقی درباره اول اربعین حضرت سید الشهداء*، ص ۱۴۵.
۶۸. محمدبن حسین حر عاملی، *الاثنی عشریة*، ص ۳۰.
۶۹. چنان که صاحب مستدرک می گوید؛ ر.ک: حسین نوری؛ خاتمه مستدرک الوسائل الشیعة، ج ۲، ص ۱۰۲.
۷۰. ر.ک: مقدس اردبیلی، *حدیقة الشیعة*، مقدمه، صفحه شصت و چهار.
۷۱. همان، ص ۵۷۳، ۵۸۶، ۶۰۲، ۶۰۴، چاپ اسلامیة؛ همان، ص ۷۶۱، ۷۹۹، ۸۰۲، چاپ انصاریان؛ ابوالفتوح رازی، *التفسیر*، (مقدمه) ج ۱، ص ۱۴؛ ر.ک: حسن زاده مراغه‌ای، «بررسی حدیقة الشیعة»، شرح حال محقق اردبیلی، و معرفی تألیفات او، ص ۳۴۸-۳۶۱. جالب است بدانیم که این عبارات نامناسب در همان قسمت بخش صوفیه آمده است و این خود فرضیه افزودگی این بخش را تقویت می کند. مقاله «بررسی حدیقة الشیعة» با آن که به این عبارات و اشکال منتقدین آن، پرداخته اما از کنار آن بدون پاسخ عبور کرده است و این بدان معنی است که جوابی مناسب برای آن وجود نداشته است.
۷۲. تفصیل این بحث را در شرح حال محقق اردبیلی و معرفی تألیفات او مقاله «بررسی حدیقة الشیعة» ص ۳۴۸-۳۶۱ پی بگیرد.
۷۳. مقدس اردبیلی، *حدیقة الشیعة*، ص ۱۴۱ چاپ اسلامیة، نویسنده در این مورد داستان عوامانه‌ای را نقل می کند که نسبت آن بارتبه علمی محقق اردبیلی قابل پذیرش نیست.
۷۴. مقدس اردبیلی، *حدیقة الشیعة*، ص ۷۵۵، چاپ انصاریان، ص ۵۶۸، چاپ اسلامیة؛ برای تفصیل این بحث ر.ک: حسن زاده مراغه‌ای، «بررسی حدیقة الشیعة»، شرح حال محقق اردبیلی و معرفی تألیفات او، ص ۳۵۳-۳۵۵.
۷۵. حسن زاده مراغه‌ای، «بررسی حدیقة الشیعة»، شرح حال محقق اردبیلی و معرفی تألیفات او، ص ۳۶۱.
۷۶. ر.ک: ذاکری، «نادرستی انتساب حدیقة الشیعة به مقدس اردبیلی»، *مجله حوزه*، شماره ۷۵، ص ۲۱۶-۱۵۷ و ۱۹۹-۱۹۵.
۷۷. ر.ک: مقدس اردبیلی، *حدیقة الشیعة*، ص ۱۰۲۷، چاپ انصاریان، ص ۷۸۰، چاپ اسلامیة.
۷۸. ر.ک: اسکندر بیگ منشی ترکمان، *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱، ص ۲۲۱-۲۲۴.
۷۹. مصطفی عبداللہ قسطنطنی رومی (معروف به حاجی خلیفه)، *کشف الظنون من اسامی الکتب و الفنون*، بیروت، انتشارات دارالفکر، ۱۹۹۹م، ج ۱، ۵۲۷.
۸۰. همان، ج ۲، ص ۶۱۷.

۸۱. ر.ک: ذاکری، «نادرستی انتساب حدیقه الشیعه به مقدس اردبیلی»، *مجله حوزه*، شماره ۷۵، ش ۷۵، ص ۲۱۱.
۸۲. ر.ک: حسن زاده مراغه‌ای، «بررسی حدیقه الشیعه»، *شرح حال محقق اردبیلی*، و *معرفی تألیفات او*، ص ۳۳۹.
۸۳. ذبیح‌الله صفا، *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۵، ص ۱۹۳.
۸۴. آقا بزرگ تهرانی، *الدریعه*، ج ۱۵، ص ۲۴۰ و ج ۲۰، ص ۷۶ و ج ۲۴، ص ۲۹۱؛ *طبقات الاعلام الشیعه*، ج ۴، ص ۱۷۶ و ۲۴۶؛ *کشف الظنون*، ج ۵، ص ۱۸۴.
۸۵. ر.ک: حسن زاده مراغه‌ای، «بررسی حدیقه الشیعه»، *شرح حال محقق اردبیلی*، و *معرفی تألیفات او*، ج ۸، ص ۳۴۰.
۸۶. ر.ک: عبدالله افندی اصفهانی، *تعلیقه امل الأمل*، ص ۳۲۸.
۸۷. ر.ک: قاضی نورالله شوشتری، *مصائب النواصب فی الرد علی نواقض الروافض*، تحقیق: قیس العطار، ج ۲، ص ۲۷۵.
۸۸. همان، ص ۶۱.
۸۹. از آنجا که مخدوم شریفی در مکه وفات یافته و خبرهای مکه به اقاصا نقاط بلاد مسلمان نشین سریع تر از هر جای دیگری توسط حاجیان منتقل می شده، بنابراین خبر این واقعه نمی توانسته دیرتر از یک سال به هند برسد.
۹۰. بُود پنجاه و هشت بعد هزار که به پایان رسید این گفتار
۹۱. ر.ک: فهرست نسخ خطی دانشگاه تهران، ج ۶، ص ۳۸۵.
۹۲. ر.ک: نسخه‌های خطی شماره ۲۱/۲۱ و شماره ۱۷/۲ متعلق به کتابخانه آیت‌الله گلپایگانی، این امیدواری وجود دارد که با تفحص در دیگر نسخه‌های خطی حدیقه الشیعه بتوان موارد دیگری از این جابجایی‌ها را یافت.
۹۳. زین العابدین شیروانی، *حدائق السیاحه*، ص ۴۱۸.
۹۴. ر.ک: علی اکبر زمانی نژاد، «کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی آثار محقق اردبیلی»، *شرح حال محقق اردبیلی و معرفی تألیفات او*، ج ۸، ص ۲۱۹.
۹۵. بگذریم که برخی از این نسخه‌ها همان *کاشف‌الحق* است و به اشتباه به نام *حدیقه الشیعه* ثبت شده است.
۹۶. سال نگارش *کاشف‌الحق*.
۹۷. مانند نسخه‌های خطی کتابخانه لس آنجلس مربوط به سال ۱۰۷۴ق، کتابخانه نوربخش مربوط به سال ۱۰۸۴ق، خانقاه نعمت‌اللهی، کتابخانه وزیری مربوط به سال ۱۰۹۴ق، کتابخانه ملی مربوط به سال ۱۰۹۸ق و کتابخانه مدرسه بروجردی مربوط به سال ۱۰۹۲؛ ر.ک: *شرح حال محقق اردبیلی*، ج ۸، ص ۲۲۰-۲۲۷.
۹۸. مانند نسخه‌های شماره ۴۱۶۶ کتابخانه مجلس شورای اسلامی و شماره ۵۹ کتابخانه دانشکده حقوق.
۹۹. تا به حال ۱۷ نسخه مربوط به این قرن شناسایی شده است، مانند نسخه سال ۱۰۶۵ق متعلق به مدرسه حجتیه که تنها هفت سال پس از نگارش *کاشف‌الحق* به تحریر درآمده و نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

مربوط به سال ۱۰۶۹ق، کتابخانه شیخ الشریعه مربوط به سال ۱۰۷۱ق، کتابخانه آیت الله گلپایگانی مربوط به سال ۱۰۷۵ق، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مربوط به سال ۱۰۸۰ق، کتابخانه ملی مربوط به سال ۱۰۸۴ق، آستانه مقدسه قم مربوط به سال ۱۰۷۷ق، کتابخانه دانشکده الهیات و معارف تهران مربوط به سال ۱۰۸۸ق، کتابخانه مجلس شورا (سنا) مربوط به سال ۱۰۹۰ق، کتابخانه وزیری مربوط به سال ۱۰۹۱ق، کتابخانه دانشگاه اصفهان مربوط به سال ۱۰۹۰ق، کتابخانه ملک مربوط به سال ۱۰۹۲ق، کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام مربوط به سال ۱۰۹۲ق، کتابخانه قدس رضوی مربوط به سال ۱۰۹۸ق، دو نسخه از کتابخانه ملک مربوط به سده یازده، یک نسخه از کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام مربوط به سده یازده، و یک نسخه از کتابخانه دانشکده الهیات و معارف تهران مربوط به سده مزبور.

۱۹۰۱. نسخه.

۵. ۱۰۱. نسخه.

۱۰۲. با وجود انگیزه زیادی که برای رونویسی و حفظ چنین کتابی (بر اثر جو ضد صوفیانه آن زمان) وجود داشته است.

۱۰۳. *زبدۃ البیان*، تألیف ۹۸۹ق.

۱۰۴. یعنی سال های ۹۳۹ق و ۹۹۵ق.

۱۰۵. یعنی نسخه های مربوط به سال های ۱۰۳۸ق (یک نسخه)، ۱۰۷۹ق (دو نسخه) و ۱۰۸۴ق (یک نسخه).

۱۰۶. چنان که آقا بزرگ در *طبقات اعلام الشیعه*، جلد ۴ صفحه ۸۱-۹ آن را مطرح می کند.

۱۰۷. ر.ک: مقدس اردبیلی، *حدیقه الشیعه*، مقدمه، ص «ز»، چاپ اسلامیه.

۱۰۸. ر.ک: حسن زاده مراغه ای، «بررسی حدیقه الشیعه»، *شرح حال محقق اردبیلی، و معرفی تألیفات او*، ج ۸، ص ۳۱۲.

۱۰۹. ر.ک: مقدس اردبیلی، *حدیقه الشیعه*، ص ۴۴۷ و ۴۷۲، چاپ اسلامیه.

۱۱۰. همان، ص ۳۷۷ و ۶۰۴.

۱۱۱. همان، ص ۱، ۳۱۳، ۵۵۷ و ۶۰۴.

۱۱۲. به استثناء یکی دو روایتی که منبعی غیر از *حدیقه الشیعه* داشته اند.

۱۱۳. ر.ک: محسن امین، *اعیان الشیعه*، ج ۹، ص ۱۸۳، وی درباره بحار می گوید: «این کتاب با توجه به وجود روایات غث و سمین در آن، نیاز به تهذیب دارد». باید یادآوری نمود که مرحوم مجلسی خود مدعی است که هر آنچه در بحار آورده، روایات معتبر بوده و روایاتی را که به آنها اعتماد نداشته، نیاورده است (حسن طارمی، *علامه مجلسی*، ص ۱۶۶-۱۶۷ و ۱۵۸).

۱۱۴. البته علامه مجلسی تنها در *عین‌الحیة* (ص ۵۷۷، چاپ اسلامیة) به طور مجمل گفته که مولانا احمد اردبیلی در ردّ صوفیه کتاب نوشته است ولی نام کتاب را ذکر نکرده است و در دیگر آثارش از این کتاب یاد نکرده است. این احتمال که وی به خاطر جو ضد صوفیانه آن زمان به سخنان مخالفان صوفیه در این اظهار نظر توجه کرده باشد جدی می‌نماید.
۱۱۵. ر.ک: حسین نوری، *مستدرک الوسائل*، ج ۱۲، ص ۳۲۳.
۱۱۶. ر.ک: صادق حسن‌زاده مراغه‌ای، *شرح حال محقق اردبیلی، و معرفی تألیفات او*، مقاله «بررسی حدیقة‌الشیعه»، ص ۳۴۴-۳۴۳.
۱۱۷. ر.ک: آقابزرگ تهرانی، *الذریعة*، ج ۳، ص ۲۶.
۱۱۸. جعفر سبحانی، *موسوعة طبقات الفقهاء*، ج ۱۲، ص ۳۵۱.
۱۱۹. محسن امین، *اعیان‌الشیعة*، ج ۹، ص ۱۸۳.
۱۲۰. تألیف بحار سال ۱۰۷۲ق آغاز شده است؛ ر.ک: مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۱۰۲، ص ۴۰.
۱۲۱. که طبق ادعای مزبور می‌بایست در چهار سال آخر عمر وی یعنی بین سال‌های ۹۸۹ق تا ۹۹۳ق نوشته شده باشد.
۱۲۲. ر.ک: محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۱، ص ۲۳.
۱۲۳. همان، ج ۱، ص ۴۲.
۱۲۴. همان، ج ۱، ص ۲۶.
۱۲۵. مثل کتاب *العیون والمحاسن*؛ ر.ک: مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۱، ص ۳۴.
۱۲۶. این ادعا در مقدمه کتاب *حدیقة‌الشیعة* چاپ انصاریان، صفحه سی‌وهفت مطرح شده است.
۱۲۷. ر.ک: محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۷۴، ص ۹۳، در فصل دوم درباره این روایت بحث کردیم.
۱۲۸. ر.ک: مقدس اردبیلی، *حدیقة‌الشیعة*، ص ۹۷۲، چاپ انصاریان.
۱۲۹. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۵۱، ص ۳۸۰ به نقل از *احتجاج طبرسی*.
۱۳۰. ر.ک: مقدس اردبیلی، *حدیقة‌الشیعة*، چاپ انصاریان، مقدمه مصحح، صفحه ۳۴؛ حسن‌زاده مراغه‌ای، «بررسی ده دلیل دارابی در رد انتساب حدیقة‌الشیعة به مقدس اردبیلی»، *شرح حال محقق اردبیلی و معرفی تألیفات او*، ج ۳، ص ۵۲۶.
۱۳۱. ر.ک: مقدس اردبیلی، *حدیقة‌الشیعة*، ص ۳۵؛ حسن‌زاده، «بررسی ده دلیل دارابی در رد انتساب حدیقة‌الشیعة به مقدس اردبیلی»، *شرح حال محقق اردبیلی و معرفی تألیفات او*، ج ۳، ص ۵۲۶.
۱۳۲. ر.ک: همان.

۱۳۳. برای تفصیل بیشتر ر.ک: ذاکری، «نادرستی انتساب حدیقة الشیعة به مقدس اردبیلی»، *مجله حوزه*، شماره ۷۵، ص ۲۰۶-۲۰۴، پاورقی ۱.
۱۳۴. آقابزرگ تهرانی، *الدریعة*، ج ۹، ص ۹۹۶.
۱۳۵. ر.ک: همان، ج ۸، ص ۱۲۳، ج ۱۰، ص ۲۵۷؛ ج ۱۱، ص ۳۳۰.
۱۳۶. ر.ک: محسن امین، *أعیان الشیعة*، ج ۹، ص ۲۷۳؛ ج ۸، ص ۱۲۳؛ ج ۹، ص ۹۹۶.
۱۳۷. همان، ج ۹، ص ۶۶۵ و ۹۹۷؛ ج ۱۶، ص ۲۲۹.
۱۳۸. حسن زاده، «بررسی ده دلیل دارابی در رد انتساب *حدیقة الشیعة* به مقدس اردبیلی»، ج ۳، ص ۵۲۶.
۱۳۹. در آغاز این بحث درباره *انساب النواصب* بحث کردیم.
۱۴۰. یعنی ۴۶ سال قبل از سفر دارابی به اصفهان و به عبارتی ۱۴ سال زودتر از آن که نام این کتاب در *اثنی عشریة* و یا *انساب النواصب*! ذکر شود.
۱۴۱. احتمال دارد این ملامحمود همان مولاجی محمودین میرعلی میمنندی مشهدی باشد که حر عاملی در *تذکرة المتبحرین* صفحه ۹۴۹ او را از معاصرین خود ذکر کرده است و در شرح حال وی گفته است: «فاضل، صالح، عابد، ثقة، صدوق، شاعر معاصر، له رسائل فی الدعاء منها *حدائق الأحاب*، و *القول الثابت* و *الکلم الطیب* و *سلاح المؤمن* و *المقام الأمین* و له *حیاة القلوب فی معرفة الله* و *أشرف العقائد فی معرفة الله* و *ترجمة الصلاة* و له شعر بالعربیة و الفارسیة».
۱۴۲. زین العابدین شیروانی، *حدائق السیاحة*، ص ۴۱۸.
۱۴۳. حر عاملی، *الاثنی عشریة*، ص ۵۱.
۱۴۴. ر.ک: علی اکبر ذاکری، «نادرستی انتساب حدیقة الشیعة به مقدس اردبیلی»، *مجله حوزه*، شماره ۷۵، ص ۲۰۶-۲۰۴، در این منبع موارد استناد شده، ذکر شده است.
۱۴۵. صادق حسن زاده مراغه‌ای، «بررسی ده دلیل دارابی در رد انتساب *حدیقة الشیعة* به مقدس اردبیلی»، *شرح حال محقق اردبیلی و معرفی تألیفات او*، ج ۳، ص ۵۲۶.

منابع

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۲. ابن طاووس، علی بن موسی بن طاووس، الطرائف؛ قم، چاپخانه خیام، ۱۴۰۰ق.
۳. —، الإقبال بالأعمال الحسنة، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۳۶۷ش.
۴. اردبیلی، مقدس، اصول دین، تحقیق: محسن صادقی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۹ش.
۵. —، الحاشیه علی الهیات الشرح الجدید علی التجرید، تحقیق: احمد عابدی، قم، کنگره مقدس اردبیلی، چاپ اول، ۱۳۷۵ش.
۶. —، حدیقه الشیعه، تهران، انتشارات علمیه اسلامی، «بی تا».
۷. —، حدیقه الشیعه؛ تصحیح: صادق حسن زاده و علی اکبر زمانی نژاد، قم، انتشارات انصاریان با همکاری دفتر کنگره مقدس اردبیلی، چاپ سوم، ۱۳۸۳ش.
۸. —، زبده البیان فی احکام القرآن، [قم]، کنگره مقدس اردبیلی، چاپ اول، ۱۳۷۵ش.
۹. —، هفده رساله به ضمیمه چهار رساله دیگر، [قم]، کنگره مقدس اردبیلی، چاپ اول، ۱۳۷۵ش.
۱۰. اردستانی، معزالدین، کاشف الحق، نسخه خطی کتابخانه مدرسه حجتیه، شماره ۸۲، «بی تا».
۱۱. اشعری، ابوالحسن، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، تحقیق: نواف الجراح، بیروت، دار صادر، چاپ اول، ۱۴۲۷ق-۲۰۰۶م.
۱۲. افندی اصفهانی، میرزا عبدالله، ریاض العلماء و حیاض الفضلا، تحقیق: سیداحمد حسینی، مطبعة قم، ۱۴۰۱ق.
۱۳. —، عبدالله، تعلیقه أمل الآمل، تحقیق: احمد الحسینی، قم، مکتبه آیه الله مرعشی، ۱۴۱۰ق.
۱۴. امین، محسن، اعیان الشیعه، ج ۹، تحقیق: حسن امین، بیروت، دارالتعارف المطبوعات، ۱۴۱۸ق.
۱۵. بورینی، حسن بن محمد، تراجم الاعیان من ابناء الزمان (ج ۲)؛ تحقیق: دکتر صلاح الدین المنجد، دمشق، ۱۹۶۳م.
۱۶. بیگ منشی ترکمان، اسکندر، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، تهران، انتشارات امیر کبیر با مشارکت کتاب فروشی تأیید اصفهان، ۱۳۳۴ش.
۱۷. تهرانی، آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ق.
۱۸. —، طبقات اعلام الشیعه (احیاء الدائر من القرن العاشر)، ج ۴، تعلیق: علی نقی منزوی، قم، مؤسسه انتشارات اسماعیلیان، «بی تا».
۱۹. —، طبقات اعلام الشیعه (الکواکب المنتشرة فی القرن الثانی بعد العشرة)، ج ۶، تعلیق: علی نقی منزوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۲ش.

۲۰. حاجی خلیفه، مصطفی عبدالله قسطنطنی رومی، *كشف الظنون من اسامی الكتب و الفنون*، بیروت، انتشارات دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
۲۱. حرعاملی، محمدبن حسن، *الرسالة الاثني عشرية في الرد على الصوفية*، قم، مکتبه المحلاتی باهمکاری دفتر نشر فرهنگ اهل البيت، چاپ سوم، ۱۴۲۳ ق - ۱۳۸۱ ش.
۲۲. —، *امل الامل*، بغداد، مکتبه الأندلس، «بی تا».
۲۳. حسن زاده مراغه‌ای، صادق، «بررسی حقیقة الشيعة»، *شرح حال محقق اردبیلی و معرفی تألیفات او*، کوشش: دفتر کنگره مقدس اردبیلی، [قم]، کنگره مقدس اردبیلی، چاپ اول، ۱۳۷۵ ش.
۲۴. —، «تفاوت‌های حقیقة الشيعة و کاشف الحق»، *شرح حال محقق اردبیلی و معرفی تألیفات او*، ج ۲، کوشش: دفتر کنگره مقدس اردبیلی، [قم]، کنگره مقدس اردبیلی، چاپ اول، ۱۳۷۵ ش.
۲۵. —، «بررسی ده دلیل دارایی در رد انتساب حقیقة الشيعة به مقدس اردبیلی»، *شرح حال محقق اردبیلی و معرفی تألیفات او*، کوشش: دفتر کنگره مقدس اردبیلی، [قم]، کنگره مقدس اردبیلی، چاپ اول، ۱۳۷۵ ش.
۲۶. حلی، ابن بطریق یحیی بن حسن؛ *العمدة*؛ قم، مؤسسه انتشارات اسلامی و ابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۷ ق.
۲۷. خوانساری موسوی، میرزا محمدباقر، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، ج ۱، قم، نشر اسماعیلیان، ۱۳۹۰ ق.
۲۸. ذاکری، علی اکبر، «درستی انتساب حقیقة الشيعة به مقدس اردبیلی»، *مجله حوزه*، شماره ۷۵، سال سیزدهم، مرداد و شهریور، سال ۱۳۷۵ ش.
۲۹. رازی، ابوالفتوح حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری، *تفسیر ابوالفتوح رازی*، ج ۱، تصحیح: محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۷ ش.
۳۰. زمانی نژاد، علی اکبر، «کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی آثار محقق اردبیلی»، *شرح حال محقق اردبیلی و معرفی تألیفات او*، کوشش: دفتر کنگره مقدس اردبیلی، [قم]، کنگره مقدس اردبیلی، چاپ اول، ۱۳۷۵ ش.
۳۱. سبحانی، جعفر و دیگران، *موسوعة طبقات الفقهاء*، ۱۵ جلد، قم، چاپ اول، مؤسسه امام صادق، ۱۴۱۸ ق.
۳۲. شوشتری، قاضی نورالله، *مصائب النواصب فی الرد علی نواقض الروافض*، ج ۲، تحقیق: قیس العطار، قم، انتشارات دلیل ما، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش.
۳۳. —، *مصائب النواصب فی الرد علی نواقض الروافض*، ترجمه: میرزا محمدعلی مدرس رشتی چهاردهی، با حواشی مرتضی مدرس چهاردهی، تهران، انتشارات اسلامی، «بی تا».
۳۴. شیروانی، زین العابدین، *حدائق السیاحة*، «بی جا»، سازمان چاپ دانشگاه، ۱۳۴۸ ش.

۳۵. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *الأمالی*، ترجمه: آیت الله کمره‌ای، «بی جا»، انتشارات کتابخانه اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ ش.
۳۶. —، *علل الشرائع*، قم، انتشارات مکتبه‌الداوری، «بی تا».
۳۷. —، *معانی الأخبار*، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۱ ش.
۳۸. صدر، سید حسن، *تکملة أمل الآمل*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، «بی تا».
۳۹. صفا، ذبیح الله، *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۵، تهران، انتشارات فردوس، چاپ هفتم، ۱۳۷۳ ش.
۴۰. طارمی، حسن، *علامه مجلسی*، تهران، انتشارات طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۵ ش.
۴۱. طباطبایی، قاضی سید محمد علی، *تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهداء*، قم، بنیاد علمی و فرهنگی شهید آیت الله قاضی طباطبایی، چاپ سوم، ۱۳۶۸ ش.
۴۲. قزوینی، شیخ عبد النبي، *تممیم أمل الآمل*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، «بی تا».
۴۳. قزوینی، محمد، «شرح احوال میرزا مخدوم شریفی»، *مجله فرهنگ ایران زمین*، ج ۱، تهران، سال ۱۳۳۲ ش.
۴۴. کاشفی واعظ، فخرالدین علی بن حسین؛ *رشحات عین الحیوة*، تحقیق: علی اصغر معینیان؛ بنیاد نیکوکاری نوریانی، «بی جا»، شهریور ۲۵۳۶ [تاریخ شاهنشاهی].
۴۵. *کیهان اندیشه*، شماره ۷، سال ۱۳۶۵ ش.
۴۶. مجلسی، علامه محمد باقر، *بحار الأنوار* (۱۱۰ جلد)، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
۴۷. —، *عین الحیة*، تصحیح: حسن علمی، تهران، انتشارات امیرکبیر، «بی تا».
۴۸. مجذوبعلی شاه (کبودرآهنگی)، محمد جعفر بن صفر، *مرآة الحسق*، تصحیح: حامد ناجی اصفهانی، تهران، انتشارات حقیقت، ۱۳۸۳ ش.
۴۹. نوری، حسین، *مستدرک الوسائل الشیعة*، ج ۲، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۵۰. هجویری، علی بن عثمان جلابی غزنوی، *کشف المحجوب*، کوشش: محمد حسین تسبیحی (رها)، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (اسلام آباد)، سمن پبلیکیشنز، لاهور، ۱۳۷۴ ش - ۱۴۱۶ ق - ۱۹۹۵ م.